

دو جلسه دیدار و پرسش و پاسخ
محمد علی عموی در اجلاس دفتر "ادوار تحکیم وحدت"

آگاهی نسل جوان کشور از حزب توده ایران

1- فرقه دمکرات آذربایجان در 21 آذر سال 1324 با وجود تمام تلاش‌های قبلی که پیشه وری و یارانش انجام داده بودند برای کسب يك سلسله حقوق، تأسیس شد. اتهامات جداسازی و سیاست تجزیه طلبی بی معناست. درباره حزب توده ایران نیز شما می‌توانید انتقادات جدی نسبت به حزبی که من عمرم را در آنجا گذاشتم داشته باشید. این حق شماست که انتقاد داشته باشید، اما من هم حقم است که تا آنجایی که برحق می‌دانم، پاسخ انتقاد شما را بدهم. در بخش اعظم سال‌های پس از انقلاب به من و امثال من فرصتی داده نشد تا درباره این مسائل صحبت کنیم. با کمال تأسف در این دوره جدید بعد از انقلاب کاری کردند که چهره سیاه ساواک شاه، سفید شد!

2- نگرش بسیار خطرناکی بین جوانان می‌بینم. یعنی از قبیل آن نوع نگرشی که وقتی آمریکایی‌ها به عراق حمله کردند، آرزوی آمدن آمریکایی‌ها به ایران از زبان بسیاری شنیده می‌شد. صرف اینکه کسانی با حاکمیت امروز جمهوری اسلامی مخالف هستند، پناه بردن به دامن آمریکا حلال مشکلات نیست. در مورد واژه‌هایی مانند امپریالیسم، استقلال و غیره بخشی از اینها به برکت جمهوری اسلامی به ابتدال کشیده شده است. بله؛ به اقتضای شرایط جدید باید تعاریف جدیدی عرضه کرد ولی این تعاریف جدید در چهارچوب همین تعاریف‌های علمی گذشته است، با ملحوظ داشتن مسائلی که امروز مطرح است، قرار می‌گیرد. آنها اگرچه امپریالیست هستند، اگر چه خونخوار و خون ریز هستند، ولی خیلی زرنگانند، خیلی توانایی دارند مثلاً همین خانم **کوندالیزا رایس** از آن چهره‌های بسیار زرنگ و هشیار جهان است. من تصورم این است و تحلیل من این چنین است....

3- با کمال تأسف، تنظیم کنندگان خاطرات اسکندری مدعی هستند که نوارهایی از اسکندری داشته‌اند و این خاطرات را براساس آن‌ها تنظیم کرده‌اند. یعنی در حیات اسکندری چنین خاطراتی منتشر نشد. آقایانی که انشعاب کردند از حزب توده ایران و رفتند و اصولاً مارکسیسم، لنینیسم را هم رها کردند و يك چیز دیگری شده‌اند، یعنی آقای آذرنور و بابک امیرخسروی، اینها مدعی هستند که ما يك چنین سلسله چیزهایی را تنظیم کرده‌ایم. بنابراین من نسبت به تمامیت گفتار کتاب‌هایی که تحت عنوان خاطرات ایرج اسکندری منتشر شده تردید دارم.

4- حزب ما، پیوسته با انواع توطئه‌ها روبرو بوده است. شما امروز بیشتر می‌توانید این را درک کنید. مثلاً مگر دفتر تحکیم وحدت چه ایدئولوژی دارد؟ چه کار می‌خواهد بکند؟ برنامه‌اش چیست؟ چرا اینقدر کارشکنی می‌شود که طیف نمی‌دانم شیراز، طیف علامه، بسیج دانشجویی و غیره و غیره به وجود می‌آید؟ مگر دانشگاه چقدر دانشجوی دارد و دانشجویها خواستشان چیست؟

5- **حسن آیت** که در واقع نوچه دوران قبل از انقلاب دکتر بقایی بود و نقش بقایی را در حزب جمهوری اسلامی ایفاء می‌کرد، توانست پیشنهاد معینی را مطرح کند (ولایت فقیه) و در قانون اساسی منعکس سازد که دشواری‌های کنونی قانونی عمدتاً به خاطر همین مسائل است.

6- آنچه که درباره اصلاح طلبان می توانم بگویم، اینست: مردم پراکنده نیرو نیستند، آنان در موقع انداختن رأی در صندوق حضور دارند و با کمال تأسف، اصلاح طلبان ما که این قدر دم از مردم و مردمی بودن زدند، مردم را فقط در پای صندوق رأی به رسمیت شناختند. شما به خاطر دارید که يك بار آقایان دستشان را به طرف مردم دراز کرده باشند؟ این همه مصوبات مترقی در مجلس، در مجلسی که اکثریت بزرگش متعلق به این آقایان بود، تصویب کردند، دادند شورای نگهبان و تو شد، رد شد. يك دفعه مثل مصدق به طرف مردم روی آوردند که بگویند: آقا! رأی دهندگان ما اینها هستند، اینها که ما را انتخاب کرده اند. بگویند مردم بیایید جلوی مجلس و بگویند چي را قبول دارید؟ آیا مصوبات مجلس را قبول دارید، یا و تو شدنش را، رد شدنش را؟

7- مسئله "استالین" و دوران او که در اینجا هم مطرح شد را حتما در شرایط زمانی خودش بررسی کنید. مثلاً شما نگاه کنید! تاجگذاری در انگلستان بود. هیأتی را از اتحاد شوروی دعوت می کنند، در رأس این هیأت مارشال توخاچوفسکی مهم ترین فرمانده نظامی ارتش سرخ همراه هیأت می رود. سرانجام گزارشی توسط دستگاه جاسوسی انگلستان به **بنش** رئیس جمهور چکسلواکی داده می شود. رئیس جمهور چکسلواکی يك فرد ملی بود و هیچ ارتباط و زدوبندی هم با کشورهای سرمایه داری نداشت، اما **از کانال** معینی يك اطلاع به بنش داده می شود که توخاچوفسکی در انگلیس خریداری شده و قرار است پس از بازگشت به شوروی طی کودتایی، حزب کمونیست را سرکوب کند و چنین و چنان کند. بنش از طرق معینی این خبر را صرفاً به شخص استالین می رساند و استالین بدبین نسبت به هر حرکتی که مقداری تفاوت داشته باشد با سیاست هایش، اقدام به از بین بردن تعداد کثیری از فرماندهان نظامی که واقعاً خدمتگزار نظام انقلابی بودند می کند. (نگاه کنید به تکرار همین توطئه در انقلاب ایران و تهیه گزارشی امنیتی در انگلستان و رساندن او به حبیب الله عسگر اولادی و از این طریق به آیت الله خمینی و فراهم ساختن زمینه یورش خونین به حزب توده ایران و اعدام و نابودی صادق ترین نیروهای طرفدار انقلاب و تحولات در ایران- راه توده)

توضیح به خواننده "راه توده"

دفتر ادوار تحکیم وحدت، در تاریخی که در زیر می خوانید، یک سلسله جلسات پرسش و پاسخ با عنوان "بررسی نقش و موقعیت احزاب سیاسی ایران" ترتیب داد. دو جلسه از این سلسله جلسات، که متأسفانه پس از پایان دوره ششم مجلس تشکیل شد و نه در سالهایی که این مجلس برقرار بود، اختصاص به حضور محمدعلی عموی و طرح تجربیات و نکات تاریخی که خود شاهد آن بوده یافت. محمد علی عموی که در سال 1361، پس از 25 سال زندان شاهنشاهی، یکبار دیگر راهی زندان جمهوری اسلامی شد و 13 سال را نیز در زندان ها توحید و اوین گذراند، از اعضای سازمان نظامی حزب توده ایران در سالهای منجر به کودتای 28 مرداد است و هنگام دستگیری در جمهوری اسلامی، عضو هیات سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده ایران بود. بسیاری از حوادث پیش از کودتای 28 مرداد را خود شاهد بوده و طی 25 سال زندان شاهنشاهی نیز آن رویداد تاریخی و شرایطی که منجر به آن شد را همراه با دیگر اعضای زندانی حزب، و بعدها، در دیدار با برخی ملیون که به زندان شاه رفتند و یا روحانیونی نظیر آیت الله طالقانی که در ادوار مختلف سر از زندان شاه در آوردند مرور و بررسی کرده است. اخیراً، در آخرین یادداشت های زنده یاد نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران که مربوط به سال آخر حیات اوست و بدست ما رسیده،

مشخص شد که هیات سیاسی حزب توده ایران پیش از یورش اول به حزب، ضمن پیش بینی این حمله و تصویب طرح خروج بخشی از رهبری حزب از کشور، مقرر می دارد که پس از خروج بخش عمده رهبری از کشور که کیانوری نیز قرار بود از جمله آنها باشد، رهبری حزب در داخل کشور بر عهده عموی گذاشته شود. کیانوری می نویسد که بخشی از فشار و شکنجه مضاعفی که به عموی در زندان تحمیل شد، ناشی از همین تصمیم رهبری حزب بود.

سخنرانی و پرسش و پاسخ عموی در دفتر ادوار تحکیم وحدت، برای نخستین بار، پس از دو یورش اواخر سال 61 و آغاز سال 62 فضائی را امکان پذیر ساخت تا هم میزان آگاهی نسل جدید دانشجویان و فعالان سیاسی ایران از تاریخ پس از انقلاب و حزب توده ایران دانسته شود و هم فرصتی بود تا برخی واقعیات از زبان شخصیتی مانند عموی و در داخل کشور مستقیم و رو در رو طرح شود. گرچه با گریزی گزیرناپذیر از آنچه که نمی توان در داخل کشور و در یک جمع علنی گفت!

ابتدای جلسه اول این پرسش و پاسخ همراه است با اعتراض تعدادی از حاضران در جلسه نسبت به اظهار نظرهای تحریک آمیز گرداننده جلسه که می خوانید. جلسه دوم از این خصومت و نقص فاصله دارد و به همین دلیل نیز مستمعین تشکر می کنند. ظاهراً گرداننده جلسه اول تمایل داشته بخشی از تبلیغات خصمانه دستگاه های تبلیغاتی وابسته به جناح راست جمهوری اسلامی را به سبک گردانندگان شوهای رسوا شده تلویزیونی- امنیتی تکرار کند که با اعتراض روبرو می شود.

نکته بسیار مهم دیگری که در این دیدار مهم است و قطعاً باید، نه تنها بدان اندیشید بلکه فرصت و چاره ای یافت برای جبران آن، اطلاعات ناقص و تحریف شده ایست که حکومت علیه حزب توده ایران در جامعه پخش کرده و به نسل جوان کشور فرصت نداده تا دقیقاً بدانند در سالهای پس از پیروزی مرحله سیاسی انقلاب 57 در ایران چه گذشت و حزبی مانند حزب توده ایران کدام نقش را در دفاع از انقلاب و نه آن جمهوری اسلامی که بعدها جا افتاد و اکنون چهره زشت آن در برابر مردم است ایفاء کرد. درباره این واقعیت باید بسیار سخن گفت که حزب توده ایران، علیرغم برخی تندروی ها و یکسویه نگری های سالهای اول انقلاب که بخشی از آن ناشی از بغرنجی اوضاع و بخش دیگری نیز ناشی از نزدیک به سه دهه دوری رهبری حزب از جامعه ایران بود، با تمام وجود کوشید کار انقلاب 57 به جمهوری اسلامی کنونی کشیده نشود. نبردی نابرابر، که بسیاری از قربانیان مذهبی دهه دوم جمهوری اسلامی، در آن سال ها نتوانستند آن را عمیقاً درک کرده و بدان بپیوندند. از دولت بازرگان تا دولت میرحسین موسوی.

از جمله تلاش های راه توده برای بازانتشار اسناد و اطلاعیه ها و موضع گیری های حزب توده ایران در سالهای اول پیروزی انقلاب روی سایت راه توده، با در نظر داشت همین کمبود اطلاعات و آگاهی نسل جدیدی است که ارتش آینده چپ ایران نیز خواه ناخواه باید از درون آن بیرون بیاید و شکل بگیرد.

درک و اندیشه نسبت به فضای این سخنرانی و پرسش و پاسخ و آرامش توام با درنگ بر دانسته های تبلیغ شده ای که در پایان دومین جلسه آن بر سالن اجلاس حاکم می شود، نوید بخش این امید است که می توان با نسل امروز ایران پل پیوند برقرار کرد، ما بدان شرط که زبان آنها دانسته شود، رویدادها در پیوند با هم و نه مجرد و منزوی طرح شوند و به دور از ستایش از خویش و تشویق به سجده در برابر قهرمانان خویش، تاریخ تحلیل این دوران گفته شود. گفته شود، اما با مستندات.

درباره این پرسش و پاسخ، این توضیح را به خوانندگان راه توده و ارسال کنندگان آن برای این نشریه جهت انتشار نیز لازم می دانیم:

1- این مطلب در حدود یکماه پیش، همراه با متن نامه ای اعتراضی خطاب به دبیرخانه حزب توده ایران (در خارج از کشور) که این جلسه را طی اطلاعیه ای تقریباً محکوم کرده و بصورت غیر مستقیم علیه علی عمویی موضع گرفته بود برای ما ارسال شد. راه توده با انتشار نامه اعتراضیه همراه با این مطلب خود داری ورزید، زیرا سیاست ما- بویژه در چند سال اخیر- فاصله گیری از جر و بحث با نامه مردم است، ضمن آنکه متن آن اعتراض را نیز تند ارزیابی کرده بود، چنان که از منطق آن می کاست.

2- سرانجام، هفته گذشته، بار دیگر این گزارش برای ما ارسال شد و انتشار یا عدم انتشار نامه اعتراض به دبیرخانه حزب در خارج از کشور بر عهده ما نهاده شد. بدنبال این اطلاع و براساس قرار "به روز شدن" راه توده در روزهای دوشنبه هر هفته، شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده تصمیم گرفت متن این گزارش، پس از بازخوانی، اندکی ویرایش و انتخاب عناوین و این مقدمه در اولین شماره "به روز شده" راه توده منتشر شود.

متن سخنرانی و پرسش و پاسخ

متن سخنرانی آقای محمدعلی عمویی در تاریخ 83/6/18 و 83/6/25 در جلسات تشکیل شده توسط سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی «ادوار تحکیم وحدت» در دفتر آن سازمان با هدف بررسی و نقد تاریخ و عملکرد احزاب و سازمان‌های مختلف ایران از بدو پیدایش این سازمان‌ها، به منظور تجربه آموزی و بهره‌گیری احزاب و سازمان‌های موجود (اکنون). این جلسه با توضیحات کوتاه آقای موسوی خوئینی نماینده مجلس ششم و عضو مرکزی ادوار تحکیم وحدت، شروع و با سخنرانی آقای عمویی ادامه پیدا کرد:

موسوی خوئینی: این اولین جلسه ما است و از دوستان می‌خواهیم که نظریات خود را در مورد چگونگی برگزاری جلسات عنوان کنند. در این جلسه در خدمت آقای محمدعلی عمویی عضو رهبری مرکزی حزب توده ایران تا پیش از حوادث سال 62 - 61 هستیم. نمی‌دانم ایشان برای طرح مباحث شان به چه اندازه زمان نیاز دارند، البته طول جلسات به دست خودمان است. ولی باید این را هم در نظر گرفت که طولانی بودن جلسات موجب خستگی سخنران و حاضران در جلسه نشود. ضمناً خواهش ما این است که بخشی از زمان جلسات به دوستان شرکت‌کننده و پرسش‌های آن‌ها اختصاص داده شود.

آقای عمویی: به نظر من خیلی خوب است. دو ساعت زمان جلسه را می‌شود به یک ساعت و نیم صحبت‌های من و نیم ساعت آخر را هم به سؤالات دوستان اختصاص داد. البته گمان نمی‌کنم که اگر بنا، بر این باشد که درباره تاریخچه فعالیت حزب توده ایران و لاجرم پیشینه تأسیس حزب توده ایران که بالمال سازماندهی حزب مطرح می‌شود، صحبت کنیم، اساساً 2، 3 و یا 4 ساعت و حتی بیشتر جوابگو باشد. من حتی المقدور سعی می‌کنم که ایجاز و اختصار را در توضیحاتم به کار ببرم اما بنا ندارم بر اینکه مطلب ناقصی تحویل عزیزانم در این جا بدهم.

موسوی خوئینی: خیلی متشکرم! حتماً مستحضر هستید که راجع به احزاب به خصوص احزابی مثل حزب توده که از پیشینه و سابقه طولانی برخوردارند، چه از طرف خود بنیانگذاران و مؤسسين و اعضاي حزب و چه منتقدین و دیگران، ريفرنس‌ها، مقالات، سخنرانی‌ها و کتاب‌های زیادی منتشر شده است. بنابراین قصد این نیست که کل مسائل را در اینجا تکرار کنیم، چون شاید برای خود شما هم این تکرار خسته‌کننده باشد. در اینجا عمدتاً به این ريفرنس‌ها ارجاع داده می‌شود. ما هم تلاش می‌کنیم که در فاصله این جلسه تا جلسه بعدی، دوستان کمیته سیاسی، این ريفرنس‌ها را حداقل از هر کدام يك نمونه در اختیار این دفتر قرار بدهند، تا دوستان بتوانند از این ريفرنس‌ها استفاده بکنند.

ما سعی می‌کنیم در وقت صرفه‌جویی کنیم، تا فرصت به احزاب دیگر هم داده شود. احزابی مثل مشارکت، کارگزاران، مؤتلفه و غیره.

انشاءالله حداکثر در دو جلسه بتوانیم اجمالاً بحث مورد نظر درباره حزب توده را کامل کنیم. **آقای عمویی:** ببینید شما در صحبت خود اشاره بسیار به جایی کردید که صرفاً معطوف به تاریخ حزب در سال‌های دور نمی‌شود. به گمان من خیلی خوب و عمده است که به سرنوشت احزاب بعد از انقلاب بپردازیم. این بیشتر مسئله روز عزیزان است که در اینجا حضور دارند.

بله! پیشینه احزاب در سال‌های قبل از انقلاب از نقطه نظر تاریخی اهمیت دارد. وقوف بر اینکه چه فعالیت‌ها و چه کارهایی انجام گرفته، خیلی مفید است. اما مفیدتر از آن، چیزی است که پس از انقلاب رخ داد. چرا که بسیاری از دست‌اندرکاران سیاست‌های اعمال شده بعد از انقلاب در حال حاضر هم حضور دارند و این خیلی اهمیت دارد برای بینش و نگرشی که اصولاً نسبت به امر تحزب می‌خواهد مورد توجه قرار بگیرد... .

موسوی خوئینی: درسته. نکته دیگری که می‌خواهم اشاره بکنم و بحثم را ختم کنم این است که در حال حاضر، یعنی بعد از انقلاب احزاب تشکله‌ها و سازمان‌هایی در ایران شکل گرفته‌اند و دارند می‌گیرند، این انتظار وجود دارد احزابی که سابقه تاریخی دیرینه دارند و از گذشته مشخصی برخوردارند، چنانچه مؤسسين و اعضایشان می‌توانند به تشکله‌های موجود کمک بکنند کوتاهی نکنند. این کمک‌ها می‌تواند در عرصه‌های مختلف تشکیلاتی، سازماندهی و غیره باشد. همین‌طور احزاب با سابقه دیرینه می‌توانند تجربیات مبارزاتی ارزشمند خود را در اختیار احزاب و سازمان‌های اکنون بگذارند. خواهش ما این است که شما در سخنانتان بخشی هم به این مباحث بپردازید. با تشکر جلسه را آقای حبیبی ادامه می‌دهند.

گرداننده 2:

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان عزیز که دعوت سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی... ادوار دفتر تحکیم وحدت را پذیرفته‌اند و در این جلسه حضور دارند. همچنین لازم می‌دانم تشکر کنم از جناب آقای عمویی که دعوت سازمان را پذیرفتند. سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی، یعنی ادوار تحکیم وحدت تصمیم گرفت سلسله جلساتی را با عنوان بررسی سیر تاریخی احزاب در ایران شروع کند و به احزابی که چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب در عرصه سیاسی کشور فعالیت داشتند بپردازد. احزابی که به نوعی، منشأ تأثیر بودند، اثر گذاشتند و در حوزه سیاسی ایران کلاً اقداماتی را انجام دادند و با توجه به مشکل ما و عدم امکان شکل‌گیری و عدم تحزب در جامعه ما، ان‌شاءالله این سلسله جلسات بتواند یک بحث مفید و تحلیل درستی را از احزاب، چه به لحاظ تاریخی و چه به لحاظ تشکیلاتی به ما ارائه کند. یکی از احزابی که تصمیم گرفته شده در این جلسه به آن پرداخته شود، حزب توده است که در این مقطع تاریخی دهه 20 و 30 شاید بشود گفت که منسجم‌ترین حزب در عرصه سیاسی ایران بوده است که از کادر تشکیلاتی و گروه‌های منسجم تشکیلاتی در جاهای مختلف بهره‌مند بوده، چه در داخل و چه در خارج و می‌شود گفت که تأثیرات شگرف و فراوانی بر جامعه امروز ایران و بر جامعه آن روز ایران گذاشته است و البته این به این معنا نیست که هیچ نقد و مشکلی هم در کار این حزب نبوده. به‌طور حتم انتقادات جدی هم می‌تواند به عملکرد این حزب در سال‌های فعالیتش وارد باشد. چه در عرصه تحلیل‌هایش، به عنوان مثال قبل از کودتای 28 مرداد، و چه در عرصه عملکردش بعد از دهه 30 و تحلیل‌هایش در دهه 50. اینها می‌تواند وارد بشود و ان‌شاءالله همان‌طور که عرض کردم مبنای تحلیلی برای جامعه امروز ایران ما باشد. بنابراین دعوت می‌کنم از آقای عمویی که در صحبت‌هایش حداقل آن چارت تشکیلاتی یا مشکلاتی را به خصوص انشعاب‌های مختلفی را که در حزب توده اتفاق افتاد و جناح‌بندی‌هایی را که در

این حزب وجود داشت و دلایل آن را بفرمایند و در مقاطعی - حتی- منافع، اتحاد جماهیر شوروی آن روز، مثلاً می بینید بر منافع ملت ایران ترجیح داده می شود، و همان منجر به عملکرد متناقض این حزب در جریان کودتای 28 مرداد می شود...

از میان حضار: جلسه محاکمه است، یا قرار است آقای عمویی حرف بزنند...

گرداننده 2: آقای عمویی هم صحبت خواهند کرد، یک مقدار انتقادپذیر باشید...

... بحث محاکمه نیست، بحث تاریخ است، دوست داریم در این جلسات، انتقاداتی که هست پاسخ داده شود، آقای عمویی هم به اندازه کافی، ان شاء الله فرصت خواهند داشت برای صحبت هایشان... .

آقای عمویی: با سلام خدمت حاضران عزیز و سپاس از سازمان دانش آموختگان که چنین فرصتی را برای من فراهم کردند. فرصتی که هرگز در بخش اعظم سال‌های پس از انقلاب به من و امثال من داده نشده. هیچ اشکالی نمی بینم کسی که انتقاد دارد نسبت به عملکرد حزب توده ایران مطرح کند. اما نقدش باید در چارچوب برنامه‌ای که تنظیم می شود بیان شود. ظاهراً این برنامه برای این است که من در زمینه تاریخچه حزب توده ایران صحبت بکنم و دوست عزیزمان هم اداره کننده جلسه‌ای قرار است باشد که در آن جلسه من صحبت‌هایم را به عرض حضار محترم برسانم. بنابراین ضمن اینکه من شخصاً نقد پذیرم و صحبت‌های دوست عزیزمان را در زمینه وجود خطاها و اشتباهاتی که طبعاً بایستی مورد نقد قرار بگیرد، تأیید می کنم. در طول تاریخ حیات حزب توده ایران هم بارها از جانب خود حزب اشتباهاتش مورد انتقاد قرار گرفته است، کتاب‌ها هم درباره این حزب نوشته شده، ناسزاهای فراوان گفته شده، حتی این حزب چوب فراوانش را هم در رژیم گذشته، هم در شرایط بعد از انقلاب و در دوره جمهوری اسلامی، جانانه چسبیده است، باید بگویم که دوست عزیزمان اداره کننده جلسه هستند. همگان اگر مختصر اطلاعی درباره تاریخچه حزب توده ایران داشته باشند می دانند که پس از شهریور 1320 و پایان دوران 20 ساله اختناق رضاشاهی شرایطی فراهم آمد کسانی که علاقمند به ارائه نظراتشان و علاقمند به ارائه برنامه‌ای برای اصلاح شرایط اجتماعی مملکت بودند، گرد هم بیایند و حزبی تشکیل بدهند و فعالیت سیاسی بکنند. کاری که در دوره بیست ساله رضاخان امکان‌پذیر نبود. یکی از احزاب و در واقع می شود گفت اولین حزب سیاسی که پس از شهریور 20 در ایران شکل گرفت، سازمان یافت و فعالیت سیاسی، انتشاراتی، مطبوعاتی خودش را آغاز کرد، حزب توده ایران بود. مؤسسان این حزب از بخش‌های متفاوتی تشکیل می شدند. برخی آزادشدگان از زندان بودند که جزو گروه 53 نفر همراه با دکتر ارانی چند سالی در زندان رضاخان بودند، **دکتر ارانی** در زندان شهید شد و پاره‌ای از اینها ادامه دهنده افکار و اندیشه‌های او بودند. برخی دیگر کسانی بودند که در جریان سرکوب **حزب کمونیست** در فاصله 1308 و 1310 دستگیر شدند و به مدت 10 تا 12 سال در زندان رضاخان بودند. بخش دیگر کسانی بودند که در زندان نبودند اما خارج از زندان بازمانده‌های حزب کمونیست ایران بودند و به این ترتیب پایه گذار حزب توده ایران شدند. کسانی هم عضو حزب سوسیالیستی بودند که پیش از محکم شدن پایه‌های سلطنت رضاشاه حزب **عامیون و اجتماعیون** را تشکیل داده بودند که همان سوسیال دمکرات‌هایی است که بعداً چنین اسمی به خودش گرفت و در رأس آن **سلیمان محسن اسکندری** بود و همراه با او عده‌ای هم آگاهانه بدون اینکه اعتقادی به مبارزه برای خدمت به خلق ایران داشته باشند حزب توده را جای مناسبی دیدند برای اینکه سدکننده حرکت حزب بشوند و همچنین برخی هم آمدند که از به اصطلاح نم‌ حزب کلاهی برای خود بسازند، اما بعد از مدت کوتاهی که دیدند نه خیر در اینجا چیزی نصیب کسی نمی شود، راهشان را عوض کردند و پیوستند به کسانی که احزاب گوناگون تشکیل دادند، مانند حزب دمکرات قوام‌السلطنه، حزب عدالت دشتی و حزب اراده ملی سیدضیاءالدین طباطبایی. اینها احزابی بودند که در واقع نامی داشتند و فقط پشتوانه قدرت حاکم برایشان موجودیتی را به عنوان

حزب تأمین می کرد. به نظر من این نکته مهمی است در تاریخ کشور ما، همچنان که در دهه‌های بعد هم احزاب دولتی توسط شاه به وجود آمد و تعداد کثیری هم در آن شرکت کردند اما هرگز اینها تبدیل به حزب به معنای واقعی کلمه نشدند و این تاریخ می تواند عبرت‌انگیز باشد برای عزیزانی که امروز در ایران خواهان تشکیل حزب هستند. این خیلی اهمیت دارد به نظر من. خوب، حزب توده ایران با چنین مؤسسانی که اشاره کردم یک پیشینه تاریخی چپ داشت که از دوران سوسیال دموکراسی و تلاش‌هایی که در آستانه انقلاب مشروطه آغاز شده بود و فعالیت‌هایی که حزب سوسیال دمکرات در قفقاز به وسیله ایرانیان مقیم آنجا انجام داده بود شروع و بعد تبدیل شد به حزب کمونیست ایران که اولین کنگره‌اش را در سال **1299** در انزلی برگزار کرد، ادامه فعالیت داد و با وجود دشواری‌ها و گرفتاری‌هایی که برایش پیش آمد، مشکلاتی که برای حیدرخان عموغلی و برای احسان‌الله خان پیش آمد و اشتباهات تندروهایی که در جریان کار احسان‌الله خان انجام داد و درگیری‌هایی که با میرزا کوچک خان پیدا کرد، اینها همه به جنبش انقلابی ایران در آن دوران لطمه زد و بالاخره در تداوم فعالیت حزب کمونیست و تشکیل کنگره دومش در **1306** در ارومیه با قلع و قمع همه جانبه‌ای که از طرف دستگاه سلطنت رضاشاه که دیگر رفته، رفته پایگاه قدرت خود را به اندازه کافی محکم کرده بود، به عمل آمد، سرانجام حزب کمونیست به کلی سرکوب شد. تعداد زیادی دستگیر شدند و با وجود اینکه در سال **1313** توسط دکتر ارانی، کامبخش و سیامک مجدداً تجدید سازمان پیدا کرد و با کمینترن ارتباط پیدا کردند، معهداً دیگر سلطه دستگاه امنیتی رضاشاه آنچنان بود که هرگونه فعالیت سیاسی نه فقط توسط چپ، بلکه حتی توسط نیروهای مذهبی مترقی مثل مدرس، مثل مخالفانی که در بختیاری، مثل پسیان و جاهای دیگر بودند همه و همه سرکوب شدند. حتی رقبای داخلی خودش، تیپ‌هایی مثل تیمورتاش و امثال آن هم دیگر نمی توانستند برای دستگاه انحصارطلب و قدرتمند و قلدر رضاخانی قابل تحمل باشند. به خصوص اینکه گرایش‌های فاشیستی و گرایش‌های آلمانوفیلی هم در اطراف رضاخان خیلی پا گرفته بود. بعد هم حزب **کبود** به وجود آمد و گرایش‌هایی در بین یکی سوری از جوانان ایران با فتوحاتی که آلمان هیتلری و ارتش نازی در جبهه‌های مختلف شرق و غرب نصیبش شده بود پدید آمده بود. اما به هر حال پایان این مسائل شهریور **20** بود و فضای بازاری که در ایران پدید آمد و موجب تشکیل احزاب گوناگون شد، دیگر میدان را برای ترک تازی جریانات فاشیستی خیلی تنگ کرد، به خصوص اینکه وقتی پیروزی نبرد استالینگراد پیش آمد گرایش عجیبی نسبت به چپ در بین مردم ایران پدید آمد. در واقع حزب توده ایران در فاصله تأسیسش و مسئله نبرد استالینگراد تعداد اندکی را جذب کرده بود. واقعیتش این هست که آگاهی سیاسی و فرهنگ اجتماعی در ایران خیلی سطح نازلی داشت. من فراموش نمی کنم و در کتاب «درد زمانه ام» هم اشاره کرده‌ام به آن ایامی که ما دانش‌آموز بودیم در دبیرستان شاهپور کرمانشاه موردی پیش آمد که ذکر آن حد فرهنگ سیاسی جوانان آن زمان را به دست می دهد. آن را مقایسه کنید با آنچه که امروز در بین جوانان ما هست. برعکس آن کسانی که آنقدر می گویند جوانان ما فاسد شده‌اند، جوانان ما بد شده‌اند و نمی دانم فلان شده‌اند، به عکس، من معتقدم نسل جوان ما دوران اعتلا را دارد طی می کند. اگر بروز قابل توجهی مشاهده نمی شود، برای آن است که سرکوبش می کنند، برای اینکه احضارش می کنند، نمی گذارند سرش را بلند کند، مگر دفتر تحکیم وحدت چه ایندولوژی دارد؟ چه کار می خواهد بکند؟ برنامه‌اش چیست؟ چرا اینقدر کارشکنی می شود که طیف نمی دانم شیراز، طیف علامه، بسیج دانشجویی و غیره و غیره به وجود می آید؟ مگر دانشگاه چقدر دانشجو دارد و دانشجو‌ها خواستشان چیست؟

خیلی باید هشیار بود. این آگاهی شما می تواند پاسخگویی تفرقه‌افکنی‌هایی بشود که از کانال‌های گوناگون شما را به جان هم‌دیگر می اندازند. حواستان جمع باشد.

در گذشته، رئیس فرهنگ کرمانشاه آمد سرکلاس درس عربی ما، دانش‌آموزی بلند شد و شروع کرد به خواندن. مثل بلبل عربی را خواند و چقدر قشنگ هم ترجمه کرد. احسنی قلدر دوره رضاخانی که رئیس فرهنگ ما بود در آنجا معروف بود به فردی مستبد، شروع کرد به به به و چه چه. در حین اینکه حرکت می‌کرد سرکی کشید روی کتاب او و دید همه معنای عربی‌ها را او زیر جمله‌ها نوشته و هنوز این تجلیل و تعریفش تمام نشده بود که یکهو شروع کرد به گفتن انواع ناسزاها! او در جواب گفت آقای احسنی شما خیال کردید که من باید همه اینها را با این مقدار عربی که در کلاس به من درس می‌دهند بتوانم جواب بدهم؟ این فرهنگ، فرهنگ استعماری است.

شما ببینید لفظ «فرهنگ استعماری» که امروز برای شما مفهوم بسیار رایجی است، به قدری غریب بود به گوش این آقای رئیس فرهنگ که بلافاصله دستور داد آن دانش‌آموز از دبیرستان اخراج بشود.

دومی که اعتراض کرد آقا چرا؟ بلافاصله دومی را هم و سومین معترض را هم دستور اخراج داد. اما به محض اینکه احسنی گفت اخراج، تمام کلاس او را هو کردند. صدای هو بلند شد. احسنی رو کرد به رئیس دبیرستان و گفت امسال ما کلاس پنجم متوسطه نداریم، همه اخراج! ما هم همه پا شدیم کتابمان را زدیم زیر بغل و رفتیم. برای اولین بار معنی اعتصاب را فهمیدیم، ما واقعاً تا آن موقع نمی‌دانستیم می‌شود درباره احقاق حقوق مان اعتراضی داشته باشیم و مسالمت‌آمیزترین و مدنی‌ترین شکلش اعتصاب کردن است. در آن زمان هیچ یک از ما در دبیرستان روزنامه نمی‌خواندیم، یک روزنامه در آن زمان منتشر می‌شد به نام روزنامه بیستون، روزنامه دیگری هم بود به نام کاویان. کاویان راستش بود، بیستون چپش بود. حزب توده ایران شعبه‌اش در کرمانشاه به وجود آمده بود اما ما اصلاً خبر نداشتیم که چنین چیزی وجود خارجی دارد، یعنی در بخش فرهنگی محیط کرمانشاه که ما دانش‌آموزهایش بودیم اصلاً نمی‌دانستیم چه خبر است. دبیر فیزیکی داشتیم به نام آقای **محسن علوی** - زنده یاد- که در شرایط سال 61 متأسفانه در کمیته مشترک درگذشت، و ما بعداً فهمیدیم مسؤول شعبه ایالتی حزب توده ایران در کرمانشاه بود، او ما را هدایت کرد به اینکه شما حق اعتراض دارید، شما می‌توانید از وزارت فرهنگ بخواهید که از احسنی توضیح بخواهد که چرا این طور رفتار کرده و یاد بگیرید که برای رفع توهین از شما، آقای احسنی باید از شما عذرخواهی بکند تا شما برگردید به دبیرستان، در حالی که ما فکر می‌کردیم که دیگر اخراج شده‌ایم برویم فلان جا و الیال بازی کنیم، برویم فلان جا فوتبال بازی کنیم. اصلاً نمی‌دانستیم که چه باید بکنیم. برای اولین بار در کلوب حزب توده ایران کرمانشاه، بله، در آنجا فهمیدیم چه حقوقی داریم و از چه ابزاری منجمله اعتصاب، میتینگ، منجمله حضور در دبیرستان برخلاف میل اداره فرهنگ از ایجاد اجتماع در دبیرستان‌ها و سخنرانی درباره احقاق حقوقمان می‌توانیم استفاده کنیم. خوب طبعاً آنها بلافاصله پلیس را خبر می‌کردند، اما ما در فاصله‌ای که زنگ می‌زدیم و بچه‌های دبیرستان همه جمع می‌شدند در محوطه، یک نفر می‌رفت روی چهارپایه و صحبت‌هایش را می‌کرد و تا پلیس پیدایش شود، می‌زدیم می‌رفتیم بیرون، می‌رفتیم دبیرستانی دیگر، پشت سر هم و تمام دبیرستان‌های کرمانشاه را به اعتصاب کشانیدیم. تنها دبیرستان دخترانه کرمانشاه دبیرستان شاهدخت را ما نرفتیم، به علت اینکه خوب، جامعه سنتی کرمانشاه پذیرای این نبود که پسرها بروند در دبیرستان دخترانه و صحبت کنند. اما توسط خواهرهای خودمان، توسط دخترخانم‌هایی که از فامیل‌های ما بودند، پیغام دادیم شما هم اگر می‌خواهید با ما همدردی داشته باشید، کلاس‌هایتان را ترک کنید، بروید به خانه‌هایتان، خانواده‌هایتان ببینند که شماها اعتراض کردید آمدید به خانه‌هایتان. این بسیار سیاست مؤثری بود که بعدش هم حزب ترتیب میتینگی را داد به نفع دانش‌آموزان و محکومیت رئیس فرهنگ، اعتصاب موفق شد، رئیس فرهنگ عوض شد و خیلی جریانات دیگر. من فقط اینجا خواستم این اشاره را کنم دوستان عزیز ما اطلاع داشته باشند که سطح

فرهنگ، آگاهی سیاسی دانشجویان خیلی، خیلی بالاتر از آن سال هایی است که ما در سن و سال همین دانش آموزان و دانشجویان امروزی بودیم. اما فضا نسبتاً باز بود و هنوز رژیم محمدرضا پهلوی پایه های دیکتاتوریش محکم نشده بود، یعنی از معجزات فضای باز این است که امکان می دهد به افراد، اعتراضشان را آن طور که می فهمند، آن طور که می توانند بیان کنند و به همین علت بود که حزب توده ایران در فاصله کوتاه مهر 1320 تا 15 بهمن 1327 که فعالیت علنی داشت، با وجود فراز و فرودهای گوناگونی که بر سر راهش بود، توانست این همه گسترش پیدا کند. این فراز و فرودها چی بود؟ اقداماتی که قوام السلطنه در دوره اول نخست وزیری کرده بود، شرایط آذرماه را به وجود آورده بود که قلع و قمع کلپ ها و غیره بود، بعدش حوادث آذربایجان و کردستان پیش آمد که به علت اینکه حزب توده ایران همراهی کرد با آنها درگیر شد و بعد هم جبهه مؤتلفی از حزب دمکرات قوام السلطنه، حزب توده ایران، حزب ایران، حزب دمکرات کردستان، فرقه دمکرات آذربایجان به وجود آمد و حتی تعدادی از رهبران حزبی در کابینه قوام السلطنه شرکت کردند و این یکی از اشتباهات حزب توده ایران بود، زیرا باوجود اینکه قوام السلطنه را می شناخت و سوابق آمریکایی اش کاملاً آشکار بود، معهداً در یک بازی سیاسی نه فقط حزب توده ایران حتی اتحاد شوروی هم فریبشان را خورد. یک بازی نفتی بود که در آن قرارداد سادچیکوف- قوام منعکس شد و عملاً بعد از سقوط قوام در مجلس این قرارداد منتفی شد و مسائل دیگری مطرح شد. با وجود این گرفتاری ها، انشعابی هم در حزب توده ایران در سال 1326 به وجود آمد و گروه خلیل ملکی، انور خامه ای و بقیه از حزب جدا شدند، بگذریم از اینکه این گروه نفوذ قابل توجهی در میان روشنفکران حزب داشت و واقعاً رقم قابل توجهی از روشنفکران حزب همراه انشعاب خلیل ملکی رفتند و این حزب را واقعاً تکان داد. من دقیقاً به یاد دارم، آن ایام خودم نماینده حوزه های جنوب شرق تهران در سازمان جوانان بودم و در کنفرانس های ملی شرکت می کردم و می دیدم که چه تشنجی به وجود آمده. بعد از حوادث آذربایجان، 21 آذر 25، گروه خلیل ملکی در درون حزب چه آتشی روشن کردند، انتقادات و حرف ها و داستان ها و غیره. اما انشعاب را خلیل ملکی ابتدا با چه محملی آغاز کرد و تعداد قابل توجهی از روشنفکران حزب را جذب کرد؟ خلیل ملکی با نام «حزب سوسیالیست توده ای ایران» اعلامیه ای منتشر کرد و اتحاد شوروی را تأیید کرد اما ضمناً به حزب انتقاد کرد و همه ایرادشان به حزب این بود که حزب توده از سیاست های شوروی خیلی دنباله روی می کند. بعد از اینکه رادیو مسکو این انشعاب را محکوم کرد، شروع کردند به جمع آوری اعلامیه ها. غافل از اینکه به هر حال سخنی است که از دهان بیرون آمده و دیگر اعلامیه ها پخش شده و در نشریات منعکس شده بود و نمی شد آن را برگرداند. خوب اینها حرفشان را عوض کردند و چیز دیگری را تحت عنوان «حزب زحمتکشان» همراه با بقایای بنا نهادند. **بقایای رسوایی** که با کمال تأسف باید بگویم بعد از انقلاب هم نقش مخرب خود را **در حزب جمهوری اسلامی** ایفا کرد. **آیت** و او که در واقع نوچه دوران قیل از انقلاب بقایای بود، نقش بقایای را ایفا می کرد در حزب جمهوری اسلامی. آیت پیشنهادات معینی را مطرح کرد (ولایت فقیه) که در قانون اساسی منعکس شد و دشواری های کنونی عمدتاً به خاطر همین مسائل است. به هر حال بقایای آن رسالت خرابکارانه خودش را چه در آن ایام و چه در طول سال های بعد از 28 مرداد و چه بعد از انقلاب تا زمانی که به هر حال چهره و آقیش نمایان شد، انجام داد. رسالتش پایان گرفت و بالاخره در کمیته مشترک، همجوار من در سلول کنار من بود. خیلی جالب است! واقعاً تاریخ چقدر عبرت آموز است!

به هر جهت به این ترتیب بود که حزب توده ایران تأسیس و فعالیت هایش آغاز شد. اشاره ای کردم به فراز و فرودهایی که در مورد وقایع آذربایجان رخ داد، مسائلی که در جریان انشعاب پیش آمد و سرانجام با وجود لطماتی که از این بابت نصیب حزب شد، اما بسیاری از روشنفکرانی که همراه انشعاب رفته بودند، بعد از اینکه مواضع انشعاب مشخص شد، یعنی

انشعاب آن شعارهاي اوليه را که در اعلاميه اولش عنوان کرده بود، پس گرفت خيلي از آنها مجدداً به حزب برگشتند، خيلي‌ها به حزب برگشتند اما با انشعاب هم نرفتند.

پيش از **15 بهمن 1327** که يکي از مقاطع حساس تاريخي جنبش چپ ايران است، زمزمه‌هايي از طرف دربار و **هژير**، نماينده رسمي دربار، عنوان شد که بساط حزب توده را برچينند. حتي در يکي از جلسات مجلس آقاي جمال امامي گفت: «**پس چه شد آن پيشنهاده هژير؟**» يعني مي‌خواهم بگويم که حادثه **15 بهمن 1327** و تيراندازي به شاه، بهانه‌اي بود براي اجراي طرحي که از مدت‌ها قبل فراهم شده بود که به قول جمال امامي بساط حزب توده را برچينند. جريان از اين قرار بود که شاه معمولاً **15 بهمن** هر سال به دانشگاه مي‌آمد و فردي که به طرف شاه تيراندازي کرد، ضمن اينکه با کارت خبرنگاري روزنامه پرچم اسلام آمد به داخل دانشگاه که پارابلومش را هم در جعبه عكاسي دوربينش پنهان کرده بود، بعد از اينکه تيراندازي ناموفقي کرد و زخم مختصري به چهره شاه وارد شد به ضرب گلوله همراهان شاه بلافاصله کشته شد - نبايد زنده بماند که معلوم شود چه دست‌هايي او را براي انجام اين کار مأمور کرده بود- بعد در جيبش يك کارت عضويت حزب توده ايران هم پيدا شد! يعني واقعاً يك عضو حزب توده ايران که از طرف رهبري حزب مثلاً مأموريت پيدا کرده شاه را ترور کند. کارت عضويت خود را در جيبش مي‌گذارد و مي‌رود آنجا؟! خوب دشمنان حزب- يك وقتي آقايمان گاهي به نقل از يکي از روايات امام جعفر صادق مثل اينکه، سپاس مي‌گويند خدا را که دشمنان ما را احمق آفريدي- واقعاً و در هر عرصه ديگري کساني که برخلاف حق مي‌خواهند عمل کنند، هر قدر هم هوشيارتر باشند لاجرم احمقانه عمل مي‌کنند. حق را با هيچ حقه و تزويري نمي‌شود پايمال کرد و از بين برد. مي‌شود ضربه به آن زد، مي‌شود سرکوبش کرد، پيروزش را به تاخير انداخت، اما ناحق را نمي‌شود به بار نشانند و توجيه کرد، با هيچ دليلي و مردم آگاه سرانجام مي‌فهمند گوشه‌هاي تزوير و ريا و دروغ را. حزب توده ايران بنا بود که به هر حال بساطش برچيده شود و شد. تعدادي از رهبران حزب دستگير شدند، به کلپ حزب توده ايران که در خيابان فردوسي بود حمله شد و شاهداني که در آن روز به طور اتفاقي آنجا بودند، ديدند که پرده‌ها را آتش زدند، شيشه‌ها را شکستند، کتاب‌ها را آتش زدند، اصلاً غارت عجيبی بود و... شايد شما مطالبی درباره خرابکاري در تظاهرات و مييتينگ‌هاي حزب توده ايران در آن ايام در پاره‌اي از مطبوعات خوانده يا شنیده باشيد، اما حزب فقط مشککش پليس و نيروي انتظامي و ارتش نبود که گلوله باران مي‌کردند، سرکوبش مي‌کردند، منجمله در وقايع **21 آذر 25** و سال‌هاي بعدش در **15 بهمن**. ما همچنين مواجه بوديم با يك سري گروه‌هاي فاشيستي که از همين فضاي نسبتاً باز، حداکثر بهره برداري را براي تخريب و جلوگيري از پيشرفت جنبش داشتند، حزبي به نام سومکا به وجود آمده بود. اينها به تقليد سپاه پوشان موسيلىني، دفتري توي ميدان بهارستان داشتند يك نگهبان آنجا با لباس مشكي گذاشته بودند، يك ساطور هم در دستش داشت و همه افراد اين حزب سومکا (دوستان، آقاي موسوي يك اشاره کردند به احزابي که مي‌خواهند شکل بگيرند حالا به هر حال درست يا غلط چيزهايي به نام حزب الان وجود دارد اين حرف‌ها، خيلي خيلي حواسمان جمع باشد، فقط لفظ حزب، حزب خلق نمي‌کند، عملکردش، برنامه‌اش، اين خيلي اهميت دارد. يك گروهی که ادعاي حزب بودن مي‌کند برنامه‌اش چيست؟ پيشينه مؤسسانش چيست؟ طی اين دهه‌هاي گذشته چه کار کردند؟ شرکت در چه کارهايي داشتند؟ اينها اهميت دارد) در آن زمان کارشان فقط و فقط حمله به مييتينگ‌هاي حزب توده ايران بود، هيچ کار ديگري نداشتند و شما نمي‌دانيد با چه بيرحمي چاقو مي‌زدند، پنجه بکس داشتند، با ساطور مي‌آمدند، پان ايرانيست‌ها تحت عنوان پان ايرانيست، ناسيوناليسم ايران، ايران برتر از هر چيز و تقيه روي ايران باستان در واقع شونيست بودند.

ما هم وطن دوست هستیم، ما هم سرزمینمان، این سرزمینی که پدران ما، مادران ما، اجداد ما در اینجا پرورش پیدا کردند، سنت‌هایمان همه چیزهایمان را ما هم دوست داریم. ناسیونالیسم این نیست که بچسبی به خشایارشا و داریوش و کوروش. خیلی خوب، در تاریخ می‌شود رسیدگی کرد به این امر، اما باید دید که در حال حاضر چه مسائلی، مسائل روز ما، مسائل جامعه ما و گرفتاری‌های ماست؟ پان‌ایرانیست‌ها و حزب آریا- آقای سپهر- عیناً نظیر سومکایی‌ها که در آن‌ها انشعاب شد و اینها هم درست عملکردشان مثل هم و مثل سومکایی‌ها بود، حزب زحمتکشان آقای بقایی که حالا آقای خلیل ملکی هم به آن پیوسته بود را درست کردند. کار نتوریک و فرهنگی حزب زحمتکشان را خلیل ملکی و گروهش انجام می‌دادند و آن چاقوکشی‌ها و بسیج اوباش را آقای دکتر بقایی. تقسیم کاری که بین این آقایان انجام گرفته بود، آیا امروز هم شاهد چیزی مشابه آن نیستیم؟ تاریخ درس‌های بزرگی به ما می‌دهد! خوب اینها هم پایدار نماندند. چون به هر حال حتی نظام سلطنتی هم وقتی که می‌خواهد حکومت بکند شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ را (که در مقابل فرمانداری نظامی، موقعی که دکتر فاطمی را می‌خواستند بیاورند، با آن تن بیمار و رنجورش، با وجود بودن تعداد زیادی نیروی نظامی در آنجا، امکان پیدا می‌کند این صف را باز کند جلو بیاید و با کارد حمله کند به این مرد بیمار اسیر در دست اینها) که می‌آورند، سعی می‌کنند موجهش بکنند، از آن حالت خارج کنند، یعنی آقای شعبان جعفری مسئول باشگاه ورزشی، که چه تزئینی کردند و چه جور آن باشگاه را ساختند به طوری که هر یک از نمایندگان خارجی که به ایران می‌آمدند یکی از برنامه‌هایشان رفتن به باشگاه آقای شعبان جعفری بود.

رشد و گسترش تشکیلات حزب و اقبال عمومی مردم بهانه‌ای شد که ریختند و دفتر حزب و کلوب حزب را غارت کردند؟ آن هم نه فقط در تهران بلکه در تمام شهرستان‌ها. همان طور که دوستان عزیز اطلاع دارند، حزب توده ایران یک حزب سراسری بود. در تمام استان‌ها و در همه شهرستان‌ها شعبه ایالتی، شعبه شهری و شعبه محلی داشت. در این فاصله زمانی طبعاً حزب مرتکب اشتباهاتی هم شده بود و چوبش را هم خورد. در نقدهایی هم که خود حزب ارائه داد پذیرای این مشکل بود. اما در عین حال یکی از علل این اشتباهات این بود که در رهبری حزب توده ایران همیشه دو جریان وجود داشت و با کمال تأسف در بسیاری از مواقع جریان اکثریت بودند که با مواضع نادرستی موجب این اشتباهات می‌شدند.

من هم اکنون دست‌اندرکار ترجمه کتابی هستم که عنوانش «**خیانت به سوسیالیسم**» است. این کتاب را یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست آمریکا نوشته و اخیراً خودش با پشت نویسی برای من فرستاده است و در اینجا هم علل اساسی فروپاشی اتحاد شوروی به نحو عجیبی ارزیابی شده. مفسد درون حزب کمونیست اتحاد شوروی و مفسد گسترده‌ای که در جامعه شوروی رسوخ پیدا کرده بود، خیلی قابل توجه است و به گمان من یکی از آثار بسیار ارزنده‌ای است که درس‌های خوبی می‌دهد به همه، نه فقط به کمونیست‌های جهان، نه فقط به توده‌های ایران، نه فقط به جریان چپ جامعه ما، اعم از توده‌ای یا غیرتوده‌ای، بلکه به همه کسانی که می‌خواهند خدمتی به مملکتشان بکنند. به همه کسانی که این برنامه‌های اقتصادی، این بورژوازی بوروکراتیکی که در دستگاه دولتی شکل می‌گیرد و ریشه‌های استقاده مادی وحشتناکی در اقتصاد جامعه پیدا می‌کند و در نتیجه مافیای وحشتناکی را به وجود می‌آورد و هر جا که شما برای یک کار مثبت قدم برمی‌دارید بلافاصله چماق مافیا روی سرتان پیدا می‌شود. ممکن است یک وقتی جنبش دانشجویی ما اصلاً برای ابتدایی ترین مطالبات صنفی خودش بیاید به میدان، اما ناگهان سرو کله لباس شخصی‌ها پیدا می‌شود. تو چه کاره‌ای اینجا؟ تو چه نفعی و یا چه ضرری از اینکه مثلاً سلف سرویس دانشگاه تهران بهتر شود، مثلاً شهریه دانشجویان زیاد نشود، یا دانشجویان بتوانند نشریه داخلی خودشان را داشته باشند، داری؟ اما می‌بینید این مغایر با مصالح و منافع نیروی مستقری است که دیگر توان قدرت مالیش به جایی رسیده است که تعیین کننده سیاست مملکت شده. این نیست که آن فقط به منافع

اقتصادی اکتفا نکند. وقتی منافع اقتصادی به مرحله معینی رسید، آن وقت باید قدرت سیاسی قبضه شود.

به هر جهت حزب مجبور شد فعالیت غیر علنی را شروع کند. از آنجا که قبل از 15 بهمن 27 زمزمه برچیدن بساط حزب توده عنوان شده بود و در مجلس هم در این زمینه صحبتی شده بود 1000 نفری، چیزی کمتر یا بیشتر شاید در حدود 1200 نفر از حزب منفک شدند. هیأتی هم تعیین شد زیر نظر دکتر فروتن و یکی دو نفر دیگر، امان‌الله قریشی و محمدحسین تمدن و غیره. (اسامی اینها ممکن است زیاد برای شما جالب نباشد که می‌گذرم) اینها از همان موقع تدارک فعالیت غیر علنی را در صورتی که مشکلی برای حزب پیش آمد می‌دهند و به همین علت بعد از اینکه 15 بهمن 1327 پیش آمد که تعدادی از رهبران حزب دستگیر و تعدادی مخفی شدند، این شبکه کوچکی که در حول آن چند و چندین هزار نفر عضو حزب که در سراسر ایران فعالیت علنی می‌کردند، در میتینگ‌ها شناخته شده بودند، خانه‌هایشان همه معلوم بود و طبعاً زیر ضربه قرار گرفتند، این حدود هزار نفر یک شبکه فعالیت مخفی را آغاز کردند و فعالیت‌ها ادامه پیدا کرد. رهبران حزب به محاکمه کشیده شدند. تعدادی از وکلای مدافع، به ویژه کسانی مثل دکتر شایگان و پاره‌ای از حقوقدانان ملی آن زمان، مدافعان اینها را به عهده گرفتند و دفاعیات معتبری در دادگاه ارائه دادند. این رهبران محکوم شدند و بعد از مدتی تبعید شدند به زندان‌های یزد، زاهدان، بندرعباس و غیره و بعد در دوره رزم‌آرا زندانی در زندان قصر ساخته شد که بعدها ما رفتیم داخل آن، به نام زندان شماره 2 قصر. در بین واحدهایی که در زندان قصر بود این زندان ساخته همین پایان دهه 20 بعد از شهریور 20 بود. قسمت‌های دیگرش همه ساختمان‌های دوره قاجار بود و رضاشاه هم از همان ساختمان‌ها استفاده می‌کرد برای زندانی کردن مخالفان خودش. سال 29 در سازمان نظامی حزب توده ایران طرحی تنظیم شد و برآورد شد که سازمان با امکاناتی که در زندان قصر دارد توانایی فراری دادن رهبران حزب را دارد. من پیش از اینکه به این مطلب بپردازم اشاره بکنم به شاخه نظامی حزب توده ایران در طول دهه 20. وقتی که کلوب حزب توده ایران در خیابان فردوسی تشکیل شد و مراجعات گوناگون توسط علاقه‌مندان انجام می‌گرفت گاهی افراد نظامی هم آنجا مراجعه می‌کردند. ببینید واقعاً اندیشه، هیچ دیواری را به رسمیت نمی‌شناسد هر قدر هم جلوی شما دیوار به وجود بیاورند امکان ندارد که اندیشه عبور نکند که حتی دیوارهای پادگان‌ها هم نمی‌تواند جلوی گسترش اندیشه را بگیرد. غالباً در شعارها گفته می‌شود آزادی اندیشه، آزادی بیان. اندیشه همیشه آزاد است، هیچ وقت و با هیچ چیزی نمی‌شود جلوی اندیشه شما را بگیرند. مهم بیان این اندیشه است. آزادی بیان و مهم آزادی بعد از آزادی بیان است. ما امروز شاهد یک چنین وضعی هستیم. در یک موقعیتی، بیانی تحت عنوان آزادی بیان گفته می‌شود، اما آیا یک هفته بعد کسی که از آزادی بیان استفاده کرد هزینه‌ای نباید بپردازد؟ خوب کسی که آمادگی این را دارد که هزینه‌اش را بپردازد، از آزادی بیان هم استفاده می‌کند. اگرچه بعدش این آزادی وجود نداشته باشد.

ببینید عزیزان من! خدمت به مردم ارزان تمام نمی‌شود. کوشش در راه‌هایی مردم هزینه‌اش سنگین است. هرکس واقعاً مشتاق این خدمت است، باید پیشاپیش صابونش را به جامه‌اش بزند. من نمی‌خواهم کسانی که در گذشته هزینه‌هایی پرداخته‌اند را برای شما لیست بکنم. خیلی‌ها، جانشان را دادند، عمرشان را در بیقوله‌ها گذراندند. حتی آن کسانی که چند روز در زندان تحمل شرایط دشوار را کردند همه اینها، آن بذریه‌ای بودند که امروز من و شما داریم ثمره‌اش را می‌بریم، اما در عین حال آماده پرداخت هزینه‌اش هم باید باشیم!

بعد از اینکه کامبخش از مسافرت خارج برگشت، بنا، براین شد که حزب اجازه ندهد که نظامی‌ها به داخل کلوب حزب بیایند و کسی در آنجا جلوی دفتر می‌ایستاد و هر نظامی که مراجعه می‌کرد و می‌خواست برود داخل، او را هدایت می‌کرد به خانه‌ای در آن نزدیکی و به این ترتیب هسته‌های اولیه شاخه نظامی حزب توده ایران شکل گرفت و سرانجام در حوالی

سال 1323 یعنی نزدیکی‌های برگزاری کنگره اول حزب، دیگر سازمان نظامی حزب توده ایران با مرکزیت سرهنگ سیامک، روزبه و سرهنگ عبدالرضا آذر شکل گرفت، البته به زودی بسیاری از افسران دیگر مثل مبشری، وکیلی و دیگران به سازمان پیوستند. خوب، خدمات ارزنده‌ای سازمان نظامی به حزب می‌کرد، به لحاظ اینکه در مراکز مهمی در ارتش حضور داشت. آن زمان علیه فعالیت‌های سیاسی در واقع عمدتاً رکن دو ستاد ارتش بود که کار می‌کرد و خوب رفقای سازمان نظامی ما در آنجا حضور داشتند و پوشش خوبی بودند، چشم خوبی و کمک خوبی بودند. بعد از وقایع آذربایجان که بسیاری از رفقای این سازمان به دمکرات‌های آذربایجان پیوستند تعدادی از آنها در آنجا شهید شدند، تعدادی از آنها دستگیر شدند و در محاکمات صحرایی تیرباران شدند و تعدادی هم از مرز گذشتند و سالیان دراز در مهاجرت بودند که به یمن انقلاب سال 57 موفق شدند برگردند و با کمال تأسف در همین شرایط و در سال 67 اعدام شدند به سازمان نظامی آن زمان بعد از وقایع آذربایجان لطمه بزرگی وارد شد. یک هیأت اجراییه موقت بعد از خروج تعدادی از اعضای رهبری حزب شکل گرفت که در این هیأت اجراییه موقت، خلیل ملکی که تا آن زمان در کمیسیون تفتیش حزب بود (من در پرنتر اشاره کنم که در رهبری حزب دو ارگان وجود داشت یکی کمیته مرکزی، یکی کمیسیون تفتیش. در واقع مسئولیت اساسی سیاست‌گذاری‌ها متعلق به کمیته مرکزی بود. کمیسیون تفتیش، همان‌طور که از اسمش پیداست، چگونگی اجرای تصمیمات کمیته مرکزی را نظارت می‌کرد، کنترل می‌کرد و تذکر می‌داد. خلیل ملکی، کیانوری، جودت، اینها در کمیسیون تفتیش بودند) هم شرکت داشت. این هیأت اجراییه موقتی عمدتاً تشکیل می‌شد از تعدادی از باقی‌ماندگان رهبری و تعدادی از اعضای کمیسیون تفتیش و به این ترتیب خلیل ملکی هم در رهبری حزب قرار گرفت. جزو اولین پیشنهاداتی که خلیل ملکی داد انحلال سازمان نظامی بود و معتقد بود که با بودن سازمان نظامی به خصوص اینکه در جریان وجود فرقه، تعدادی از افسران رفته بودند و علنی شده بود که حزب در ارتش شبکه‌ای دارد. آنها می‌دانند که حتماً بقیه این نظامیان مانده‌اند و به این ترتیب استدلالش این بود که حزب می‌تواند زیر ضربه قرار بگیرد، پس سازمان نظامی را منحل بکنیم. هیأت اجراییه این را تصویب کرد و به سازمان نظامی برای انحلالش ابلاغ شد. روزبه به شدت با این ابلاغیه مخالفت کرد و وقتی که در هیأت دبیران سازمان نظامی مطرح شد به اتفاق آرا این تصمیم در داخل سازمان نظامی حزب وتو شد. اما بالاخره آنکت‌های حزبی که اینها تقاضای عضویت کرده بودند و در بایگانی حزب محفوظ بود به همه اعضای نظامی ارائه شد. به این ترتیب سازمان نظامی منحل شد. اما تعدادی از افسران که دور روزبه بودند، گفتند: «ما با حزب کاری نداریم اما خودمان را حفظ می‌کنیم و همچنان ادامه می‌دهیم به کارمان.» به این ترتیب یک گروه از نظامی‌ها با وجود انحلال سازمان توسط حزب، باقی ماندند و همین‌ها بودند که بعداً، مجدداً از طرف رهبری حزب به آنها مراجعه شد و خواهان این شدند که بیايید و دوباره به حزب بپیوندند. این بار بعد از مذاکرات زیادی که انجام گرفت و ابتدا اینها مخالفت می‌کردند، سرانجام به شرط اینکه سازمان نظامی از لحاظ تشکیلاتی مستقل باشند اما از لحاظ رهبری سیاسی زیر رهبری کمیته مرکزی باشند، پذیرفته شد به این ترتیب بود که ما این سال‌ها را از آغاز دهه 20 تا سال 29 پشت سر گذاشتیم.

در سازمان نظامی طرح فرار رهبری حزب مطرح شد. خوب با امکاناتی که سازمان نظامی، هم در دادرسی ارتش و هم در ستاد ارتش در قسمت دژبانی داشت، این طرح عملی شد. طرح به این ترتیب بود که گروهی با لباس نظامی با نامه‌ای به عنوان احضاریه از طرف دادرسی ارتش که این آقایان 1 و 2 و 3 و 4 و 5 و 6 و فلان را برای اقدامات خاص قضایی و این حرف‌ها، توسط یک واحد دژبان که یک فرمانده جزء دارد، بقیه هم گروه‌بان هستند که پشت کامیون نشسته‌اند احضار می‌کند. ماشین‌های دژبان آن موقع چادری داشتند که پشت کامیون را کاملاً پوشش می‌داد. اینها همه سلاح‌های قلابی در کمر داشتند و هیچ سلاح

واقعی نداشتند. چیزهایی با چوب فراهم شده بود و توی جلد پارابلوم به کمر آنها بود. ما در زندان قصر دو افسر شهربانی داشتیم، واحدهای موجود در زندان، زندان شماره 1، شماره 2، شماره 3، شماره 4 بودند که هر کدام از اینها يك افسر نگهبان دارد. ما دو افسر آنجا داشتیم، یکی قبادی که در مدخل زندان قصر، در ابتدا بود، یکی هم ستوان محمدزاده که در زندان شماره 2 قصر بود و این برای ما کافی بود. ماشین ما باید از در وارد بشود، برود جلوی زندان شماره 2 بایستد، نامه را در اختیار افسر نگهبان بگذارد، افسر نگهبان دستور بدهد، این افراد را احضار بکنند، تحویل این فرمانده دژبان بدهند و ماشین دژبان از قصر برود بیرون و به محض اینکه رفت، اینها در مخفیگاهها پنهان بشوند. خوب این کار به درستی انجام گرفت. علاوه بر رهبری حزب، روزبه هم که به هر حال یکی از اعضای رهبری سازمان نظامی بود جزء این کسانی بود که از زندان خارج شدند و آن موقع فعالیت پنهانی مجدداً آغاز شد. در این سال 29 وقایع مهمی در جامعه ایران در شرف تکوین بود و آن بالا گرفتن و اوج جنبش ملی ایران بود. من ضرورتی نمی بینم درباره چگونگی شکلگیری جبهه ملی، تحصنی که در جلوی سر در سنگی کاخ شاه انجام گرفت، مسائلی که در زمینه کنترل انتخابات و درستی انتخابات انجام شد، 19 نفری که مصدق را به عنوان رهبر خودشان در جبهه ملی پذیرا شدند. 19 نفری که به خاطر داشته باشیم در 28 مرداد، شش یا هفت نفرشان با مصدق همراه بودند، که بقیه آنها همه در مقابل مصدق قرار گرفته بودند توضیح بدهم. به خاطر داشته باشیم که فقط شکل گیری یکباره جمعی با همدیگر کافی نیست باید دید که انگیزهها چیست؟ چرا حالا با هم همکاری می کنند؟ و غیره. اشاره کردم که پیشینه‌های سیاسی این افراد، وابستگی‌های معین آنها، علائق و انگیزه‌هایی که اینها را هدایت می کند و به طرف يك جریان سیاسی و ارائه شعارهای معین می برد، واجد اهمیت اساسی است.

روزی BBC با من مصاحبه‌ای می کرد در حدود شاید 3 یا 4 سال پیش. مصاحبه کننده اشاره کرد که فلان کس، به نظر می رسد که جریان اصلاحات کند شده. گفتم به نظر من متوقف شده. گفت: چرا؟ گفتم: به علت اینکه تمام قدرت‌های اجرایی، قضایی و نظارتی در دست مخالفان اصلاحات است. اصلاحات فقط يك پایگاه قدرت دارد، اگر اسمش را بگذاریم ابزار قدرت، و آن مردم است. گفت: خوب چرا از این آراء، از این مردم استفاده نمی‌کنند؟ گفتم: مردم پراکنده که نیرو نیستند، آنان در موقع انداختن رأی در صندوق حضور دارند و با کمال تأسف، اصلاح طلبان ما که این قدر دم از مردم و مردمی بودن زدند، مردم را فقط در پای صندوق رأی به رسمیت شناختند. آیا شما به خاطر دارید که يك بار این آقایان دستشان را به طرف مردم دراز بکنند؟ این همه مصوبات مترقی در مجلس، در مجلسی که اکثریت بزرگش متعلق به این آقایان بود، تصویب کردند، دادند شورای نگهبان و تو شد، رد شد. يك دفعه مثل مصدق به طرف مردم رو آوردند که بگویند: آقا! رأی دهندگان ما اینها هستند، اینها که ما را انتخاب کرده‌اند. بگویند مردم بیا بیاید جلوی مجلس و بگویند چي را قبول دارید؟ آیا مصوبات مجلس را قبول دارید، یا وتو شدنش را، رد شدنش را؟ نه اعلام خشونت، نه کار مسلحانه، نه تخریب و خرابکاری و این حرف‌ها. نه ابدأ. يك کار کاملاً مسالمت‌آمیز و کاملاً برحق. مصاحبه‌گر BBC گفت که خوب چرا اینطور شده؟ گفتم: من دقیقاً نمی دانم چرا اینطور شده. اما همان طور که متأسفانه در آغاز دهه 30، جبهه ملی که آن همه هوادار مصدق را داشت اما آنها را متشکل نکرد و آن فاجعه به وجود آمد، این دارندگان آراء 20 و 22 میلیونی هم هرگز هواداران را متشکل نکردند. در حالی که تنها راه استفاده کردن از نیروی هوادار، تشکل آنهاست. مصاحبه‌گر گفت من همین سؤال را از یکی از روشنفکران حزب مشارکت کردم و ایشان پاسخ داد ما بنا نداریم حزب توده‌ای (منظور حزب توده ایران نیست‌ها! حزب توده مردم) داشته باشیم، ما بنا داریم حزب نخبه‌گرا داشته باشیم. برادران عزیز من! صرفاً با نخبه‌ها نمی شود به جایی رسید. نخبه‌ها اندیشه‌های خوبی دارند،

رهنمودهاي خوبي مي دهند، اما اين توده مردم هستند که جريان ساز هستند، تاريخ ساز هستند. هر انقلابي را در تاريخ که شما بررسي کنيد، منجمله انقلاب بهمن 57 را، حضور توده هاي مردم بود که توانست دستگاه فرعوني شاهنشاهي را زير و رو و سرنگون بکند. به من تذکر داده شده که محدوديت وقت هست و فکر مي کنم بايد اينجا به سخنانم پايان بدهم. متشکرم از شما.

مجري: تشکر مي کنيم از جناب آقاي عمويي به خاطر صحبت هاي شيو ايشان، بحثي که من در ابتداي جلسه داشتم راجع به... شايد خود آقاي عمويي هم منکر اشتباهات چه در تحليل و چه در عمل حزب توده نشدند، من نمي دانم حالا چرا اين همه عکس العمل، دوستان نشان دادند...

يکي از حاضران: شما از جاگاهتان استفاده درستي نکرديد، جاگاه شما گرداندن جلسه است نه اظهار نظر.

مجري: حالا اگر اين اجازه را مي داديد... من واقعاً... که جلسه را به صورت انتقادي اداره کنيم، اگر نه که بدهيم شما که مثلاً...

آقاي عمويي: عذر مي خواهم، ببينيد، تذکر ايشان به نظر من درباره وظائف کسي است که اداره کننده جلسه است. دوستاني که اينجا هستند ضمن مطرح کردن پرسش خود مي توانند انتقادشان را خيلي تندتر از شما بيان بکنند و من پذيرايش هستم. اما شما در جاگاه مجري برنامه فقط برنامه را ارائه مي دهيد. وقت مرا تعيين مي کنيد و اگر من منحرف شدم از برنامه اي که تعيين شده به من يادآوري مي کنيد که در اين چارچوب بايد صحبت بکنم.

مجري برنامه: خوب اگر سئوالي هم براي خودمان پيش آمد که قطعاً اين اجازه را داريم سؤال کنيم؟

يکي از حضار: خوب شما مي توانيد سؤال کنيد.

مجري برنامه: نه ترجيح مي دهيم دوستاني که سؤال دارند، سؤالات خود را به صورت شفاهي با توجه به اينکه امکان سؤال کتبي بعيد مي دانم وجود داشته باشد و با توجه به اينکه بايد سؤال و جوابها ضبط شود، اگر دوستان سؤال دارند بايد طوري طرح کنند که صدا برسد. دوستاني که سؤال دارند بفرماييد.

- با سلام و درود خدمت رفيق کبير، قديمي ترين زنداني سياسي ايران جناب محمدعلي عمويي و خوشحالي از اينکه در محضرشان هستم. در مطبوعات و در کتابها و در مقالاتي اشاره شد که فرار رهبران حزب توده ايران در سال 1329 از زندان قصر، طرح و نقشه رزم آرا بوده و به نوعي خدشه اي بر عدم وابستگي حزب به رزم آرا زده مي شود. اين را خواستم شما توضيح بدهيد.

آقاي عمويي: در دوران نخست وزير ي رزم آرا و حتي دوره رياست ستادش، حادثه اي اين چيني، آنچنان لطمه اي به حيثيت نخست وزير يا رئيس ستاد ارتش مي زند که امکان ندارد يك نظامي که اينقدر از اقتدار خودش در ارتش صحبت مي کند و به خودش مي بالدد، دست به چنين کاري بزند. دوم اينکه روزه در بازجويي هايش خيلي مطلب را باز کرده، چگونگي انجام اين برنامه را عنوان کرده، مجريان اين برنامه هم بعد از لو رفتن سازمان نظامي در سال 33 همين دوستان ما يعني محقق زاده که عضو هيأت دبيران سازمان نظامي بود، منوچهر مختاري و مرزبان، همه اينها مجدداً احضار شدند، به بازجويي و دقيقاً چگونگي طرح اين مطلب را در جلسه محرمانه بازگو کردند. تا به حال سندي پيدا شده که اينها با رزم آرا ارتباط داشته اند؟ بعد از اين همه اسنادي که ريخته بيرون؟ حتي بعد از انقلاب هم که تمام اسناد ساواک بيرون آمد، يکبار ساواک اشاره به چنين چيزي نکرده، حتي فردوست که اين تاريخ را نوشته و اينقدر مطالب را زير و بالا کرده، يك چنين اتهامي به حزب نزده. يعني اگر واقعاً کمترين ارتباط اين چيني وجود داشت آن وقت اين موضوع تابلو مي شد و جنجال بزرگي روي اين مسئله مي شد. آقا روي هيچ چيز در طول تاريخ ببينيد چقدر کتاب عليه

حزب نوشته‌اند، هیچ سندی تا حالا ارائه نشده در این زمینه. من تصور می‌کنم که اگر سندی وجود داشت نظیر کتاب‌هایی که هم‌اکنون سازمان اسناد ملی تحت عنوان «چپ از دیدگاه ساواک» منتشر کرده و تعدادش هم خیلی زیاد است، درباره حزب توده ایران چهار، پنج جلد، درباره چریک‌های فدایی چندین جلد و همین‌طور فراوان. خوب در اینجا که اینها کوششی را آغاز کردند برای استفاده کردن از اسناد ساواک، ساواک که طرفدار حزب توده ایران نبود که این همه سرکوب کرد، لاف‌ها را به هر قیمتی بود سنجاق می‌کرد به حزب.

یکی از حاضران: ببخشید، می‌خواستم بدانم که آیا سؤالاتی که در این جلسه مطرح می‌شود باید مربوط به همین دوره تاریخی باشد که الان صحبت شد، یا اینکه اگر راجع به بعد هم باشد، اشکالی ندارد؟

مجری: نه محدودیتی ندارد، حالا از نظر آقای عمویی من نمی‌دانم.

آقای عمویی: من هیچ ایرادی نمی‌بینم که پرسش‌هایی که مربوط به حزب توده ایران هست در هر عرصه‌ای مطرح شود، منتها سؤال درباره آن دورانی که من هنوز چیزی درباره‌اش نگفتم، ممکن است مقداری اغتشاش ایجاد بکند با این همه اگر شما ضروری می‌دانید مطرح کنید...

سؤال: خوب من آن سؤالاتی که راجع به این دوره نیست نمی‌پرسم. همان‌طور که شما می‌دانید بعد از مرگ لنین توی حزب کمونیست شوروی در واقع کشمکشی به وجود می‌آید که به اخراج و تصفیه‌های معروف دوره استالین معروف است. خواستم بدانم که اعضای حزب توده ایران با توجه به اینکه دوره‌ای هم که شما توضیح دادید، مربوط به زمانی می‌شود که به هر صورت این اتفاقات افتاده بود، آن موقع چه نظری داشتند در مورد این تصفیه‌ها، در مورد شخصیت‌های معروفی مثل تروتسکی که خارج از شوروی بودند و تاریخ هم نشان می‌دهد که اینها توسط دستگاه حاکم حزب کمونیست شوروی کشته شدند و چون من فکر می‌کنم که این واقعیت تاریخی است که اتحاد جماهیر شوروی در احزاب کمونیست کشورهای دیگر نفوذ داشته و این یکی از نقاط تاریک و منفی حکومت دوره استالین است که باعث شده جنبش چپ در جهان به یک انفعالی دچار بشود و امروز یک نقدی هست که خیلی‌ها نوشته‌اند و من فکر می‌کنم حزب کمونیست ایران از احزاب کمونیست اروپای غربی بعد از جنگ جهانی دوم نمی‌توانسته قوی‌تر باشد از این نظر که مستقل عمل کند، از این چنین نفوذی که اتحاد جماهیر شوروی داشته و من فکر می‌کنم که خیلی از اشتباهات حزب توده هم در زمینه‌هایی که به آن مثلاً این اتهامات وارد می‌شود، یک اتهاماتی است که به همه احزاب کمونیست در کل دنیا در آن زمان می‌توانسته وارد شود. اما خواستم بدانم که نظر خود اعضای حزب توده در مورد این وضعیت، در مورد شخصیت استالین، در مورد تصفیه‌ها، در مورد کسانی که مثل تروتسکی از حزب اخراج شده بودند، خواستم بدانم نظرشان چه بوده؟

آقای عمویی: در مقدمه اشاره کنم که سند قابل قبولی در این باره که تروتسکی توسط مأموران استالین کشته شد در دست نیست. اما به لحاظ اختلافات بسیار جدی که در دهه 20 (1920) بین استالین و تروتسکی وجود داشت، انتساب این عمل به مأموران استالین خیلی شیوع پیدا کرده، خیلی کتاب‌ها هم درباره‌اش نوشته شده به هر حال به طور قطع نمی‌شود چنین اظهارنظری کرد. احتمالش هم وجود دارد اما نکته‌ای که درباره تأثیر سیاست‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی در سیاست‌گذاری‌های حزب توده ایران و به طور اعم در مجموعه جنبش کمونیستی جهانی بود. این واقعیتی است، نه فقط ما در حزب توده ایران، همه سیاست‌های اتحاد شوروی را تأیید می‌کردیم بلکه تمامی احزاب کمونیست دنیا چنین موضع و چنین درکی داشتند. از طرفی بسیاری از مسائل که بعدها آشکار شد، یعنی بعد از دهه 30 که در اتحاد شوروی چه تصفیه‌ای انجام گرفته، چه مخالفانی از بین برده شده‌اند، آن اعدام‌هایی که انجام گرفته، آن هم در حق کسانی که واقعاً طرفدار سوسیالیسم بودند و حتی موقعی که داشتند

اعدام می شدند، شعار می دادند زنده باد سوسیالیسم. اینها واقعیت‌هایی است که در تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود دارد. اما بسیاری از این اطلاعات بعد از این حوادث آشکار شد. اگر نظر امروز یک عضو حزب توده ایران من جمله من را می پرسید، خوب طبیعی است که این گونه اقدامات محکوم است. اگر نظر توده‌ای‌هایی آن دوره تاریخی یعنی دهه 20 و بعد از شهریور را بپرسید، باید بگویم که ما در حقیقت شیفته و طرفدار اتحاد شوروی بودیم، طرفدار سیاست‌هایش بودیم یعنی شیفته و طرفدار واقعیت‌هایی که در حزب کمونیست اتحاد شوروی وجود داشت. رخدادهایی که بعد از انقلاب اکتبر در چنین کشور پهناوری پیش آمده بود، خیلی ساده از روی آن نگذرید. شما ببینید کوچک‌ترین اختلاف در نازل‌ترین سطح چه مسائلی را در **کشور خودمان** به وجود می آورد، حالا در یک کشور پهناور و عظیمی مثل روسیه تزاری، یک انقلاب بزرگی مثل انقلاب اکتبر که در تاریخ بی نظیر است، یک حادثه تاریخی است که جان رید درباره انقلاب اکتبر می گوید: «10 روزی که دنیا را به لرزه درآورد» و واقعاً هم به لرزه درآورد. همچنان که فروپاشی‌اش هم دنیا را به لرزه درآورد. انگشت گذاشتن روی این خطا و آن خطا کار آسانی است. اما پیش آمدنش هم گریزناپذیر است. امروزه استالین را به خاطر سیاست‌های تنیدی که در دهه 30 نسبت به مخالفانش اعمال کرد، تصفیه‌هایی که به هیچ وجه عادلانه نبود اعمال کرد، ما راحت می‌توانیم محکوم بکنیم، اما خودمان را بگذاریم در آن عرصه انقلابی در کشوری که موژیک‌ها هنوز رشد نکرده‌اند و بخش معینی از نیروها، انقلاب را انجام داده‌اند، اختلافات گارد سفید و گارد سرخ، جنگ داخلی، مداخله 18 کشور امپریالیستی در داخل اتحاد شوروی همه و همه موجب می‌شود که رهبری حزب به همه چیز و به هر حرکتی مظنون بشود و اینجاست که تمیز سره از ناسره مشکل می‌شود. کسی می‌تواند نظر دیگری داشته باشد، عضو حزب کمونیست باشد اما نظر دیگری داشته باشد می‌تواند آدم سالمی هم باشد، مخالف سوسیالیسم هم نباشد اما نظر دیگری داشته باشد. اما توطئه‌های عجیبی طبعاً در جریان است، شما ببینید تاجگذاری در انگلستان بود هیأتی را از اتحاد شوروی دعوت می‌کنند، در رأس این هیأت مارشال توخاچوفسکی مهمترین فرمانده نظامی ارتش سرخ همراه هیأت می‌رود، سرانجام گزارشی توسط دستگاه جاسوسی انگلستان به **بنش** رئیس جمهور چکسلواکی داده می‌شود، رئیس جمهور چکسلواکی یک فرد ملی بود هیچ ارتباط و زدوبندی هم با کشورهای سرمایه‌داری نداشت اما **از کانال** معینی یک اطلاع به بنش داده می‌شود که توخاچوفسکی در انگلیس خریداری شده و قرار است پس از بازگشت به شوروی طی کودتایی، حزب کمونیست را سرکوب کند و چنین و چنان کند. بنش از طرق معینی این خبر را صرفاً به شخص استالین می‌رساند و استالین بدبین نسبت به هر حرکتی که مقداری تفاوت داشته باشد با سیاست‌هایش، اقدام به از بین بردن تعداد کثیری از فرماندهان نظامی که واقعاً خدمتگزار نظام انقلابی بودند می‌کند. یا مثلاً اختلافات تروتسکی در درون حزب کمونیست با استالین خیلی جدی بود. سابقه تروتسکی هم سابقه درخشانی در حزب کمونیست اتحاد شوروی نبود. اصلاً در نزدیکی‌های انقلاب بود که تروتسکی پیوست به بلشویک‌ها. اسنادی از لنین باقی مانده که در درباره تروتسکی زیاد داور جالبی نکرده است. البته تروتسکی روشنفکر برجسته‌ای بود، فرد بسیار توانایی در فرماندهی نظامی. این توانایی‌های تروتسکی اصلاً قابل انکار نیست. اما همین آقا در سال 1907 وقتی که بعد از آن شکست سال 1905 و آن مشکلاتی که برای سازمان سوسیال دمکرات‌ها به وجود می‌آید، اصلاً پیشنهاد می‌دهد که آقا انحلال! رها کنید، دست بردارید از این مسئله و بعد هم آن تئوری انقلاب (انقلاب پی در پی) را مطرح کرد. آخر کشورهایی که اصلاً آمادگی ندارند، چگونه انقلاب پرمنابت انجام می‌دهند؟ آلمان حتی تجلیات انقلاب هم از خودش نشان داد بعد از جنگ اول جهانی و یا مجارستانی حتی یک قیام هم انجام داد برای عملی کردن انقلابش، اما سرکوب شد. یعنی در هیچ کشور دیگری شرایط عینی اجرای انقلاب وجود نداشت اما آقای تروتسکی همچنان پایش را در یک کفش

کرده انقلاب پرماننت، می خواست و تنها این نبود مسائل دیگری هم بود. ضمناً در درون حزب کمونیست به صورت یک فراکسیون شروع کرده بود به عمل و می دانید که فراکسیونیم تشکیلاتی مثل وباست برای یک سازمان سیاسی متشکل و متمرکزی که معتقد به سانترالیسم دمکراتیک است. امروزه احزاب کمونیست به وجود فراکسیونیم نظری باور دارند، یعنی در درون یک حزب کمونیست نظرات اکثریت که متبلور می شود در تصمیمات رهبری حزب، موضع اصلی حزب ایجاد می شود. اما همواره اقلیتی هم وجود دارد، حقوق این اقلیت چه می شود؟ در این سانترالیسم دمکراتیک، اگر حقوق اقلیت رعایت نشود، این سانترالیسم بوروکراتیک می شود. سال های سال متأسفانه این چنین عمل شده و لطامات جبران ناپذیری هم از این بابت به احزاب وارد شده است، چه در اتحاد شوروی چه در مجموعه جنبش کمونیستی و ضمناً در حزب توده ایران. اما امروزه اومانیته (ارگان حزب کمونیست فرانسه) یک ستون برای اقلیت در این روزنامه قرار داده، یعنی آنهایی که نظرات دیگری دارند حق دارند در این ستون نظراتشان را بیان کنند، ضمن اینکه عضو حزب کمونیست هم هستند. با این استدلال که با انتشار نظریات اقلیت چه بسا اینها در انتخابات بعدی بشوند اکثریت، اینها کی حق دارند بر اساس نظرات خودشان تبدیل به اکثریت بشوند؟ زمانی که بتوانند نظریاتشان را به نظر همه اعضا برسانند و اگر امکانی برای طرح نظریات اقلیت نباشد، آن وقت ارتباطات درون حزب به باند بازی تبدیل می شود، باند بازی محکوم است در درون یک حزب. اما ارائه نظر مخالف آزاد است، حتی انعکاش در روزنامه ارگان. به گمان من این حرکت دمکراتیکی که امروز در پاره ای از احزاب کمونیست، منجمله حزب کمونیستی فرانسه اعمال می شود یکی از تحولات مثبتی است که در جنبش کمونیستی جهان پدید آمده است.

یکی از حاضران: ضمن تشکر از آقای عمویی که دعوت سازمان را پذیرفتند و تشریف آوردند در این جلسه و تشکر از دوستانی که تشریف آوردند برای این جلسات. با امید به اینکه این جلسات ادامه داشته باشد و بررسی دقیق تری صورت بگیرد. به هر حال من فکر می کنم که فرای عقاید و دیدگاههایی که هر گروه سازمانی دارد و قطعاً برای خودش محترم است و قابل اعتنا، یک بحث خیلی مهمی که در تاریخ احزاب ایران مطرح است و متأسفانه به خوبی نتوانسته احزاب، سازمانها و گروههای متشکل و قوی شکل بگیرد و چه بسا در شرایط حاضر برای ما خیلی هم نیاز است، شرایطی که به هر حال فشار حاکمیت از یکسو و به اصطلاح سیاستگریزی مردم از سوی دیگر به جامعه امروز ایران یعنی جامعه خسته تحمیل می شود، برای اینکه مقداری از تحزب از به اصطلاح تشکیلاتی شدن کار سیاسی طفره بروند و فعالیت هایشان را در این قالب انجام ندهند و اگر هم فعالیت های سیاسی هست، می بینیم که به صورت خیلی پراکنده و متفرق است و در این بین ما تجربه خیلی خوبی را فکر می کنم از لحاظ سازماندهی تشکیلاتی در حزب توده داشتیم، شما زحمت کشیدید و بخشی از تاریخچه ای را فرمودید که گرانقدر بود، منتها حالا شخصاً خیلی برایم جالب و جذاب است، فکر می کنم شرایط شاید آن روز ایران هم در دهه 20 و هم دهه 30 خیلی مهم است. دلم می خواهد که اگر امکان داشته باشد روی روشها، تاکتیکها و به اصطلاح تا حدی که حالا وقت فرصت می دهد در مورد آنها صحبت شود؛ این یک بحث. بحث دیگر هم به هر حال برای من جالب است که از جانب شما به عنوان یک نیروی چپ، یک فرد از حزب توده بدانم که خودتان تحلیلتان از علت افول به اصطلاح دیدگاههای به طور کلی چپ و دیدگاههای کمونیستی در سالهای اخیر، علت عمده اش چیست؟ علاوه بر آن فشاری که بالاخره از جانب آمریکا وارد می شده برای شکست کمونیستها، یعنی می خواهم دلایل درونی این افول و انتقادهای شما را از درون یا به نحوی انتقاد از خود کمونیستها بدانم.

ضمناً اگر صلاح می دانید یادی هم از اعدام‌های سال 67 بفرمایید. ضمناً تحلیلی هم از وضع موجود کشور که چطور شد که جمهوری اسلامی که با شعارهایی به اصطلاح چپ و یا مردمی آمد چطور شد که فشارهای فعلی به وجود آمد؟

آقای عمویی: خوب، ببینید، من ابتدای صحبت‌م اشاره کردم که ما درباره تاریخی صحبت می‌کنیم که بیش از نیم قرن از تاریخ ایران را در خودش متیلور کرده است. تذکر دوست عزیزمان هم خیلی به جاست که باید به اختصار مطالب بیان شود، اما هر قدر هم شما مختصر بکنید، باز نمی‌شود. ببینید من مرتب از این سال به آن سال می‌روم تا بتوانم يك واقعه را بگویم و می‌بینم چقدر مطالب دیگر آن پشت باقی مانده که باید گذرا اشاره‌ای به آنها بکنم، این اختصار خیلی دشوار است. واقعاً اگر بنا، بر این است که این تاریخ بررسی شود و تحلیل شود و علل را بیان بکنیم، هیچ چاره‌ای نیست جز اینکه گفتنی‌ها گفته شود. خوب من خیلی کلی، اخیراً در مصاحبه‌ای که با سایت شهروند داشتم، نمی‌دانم دوستانی که بعضی وقت‌ها می‌روند در اینترنت و این سایت را می‌بینند، آن مصاحبه را خوانده‌اند یا نه؟ به هر حال بحثی پیش آمد به من اشاره شد که تو دو دوره زندانی کشیدی، آن دوره و این دوره. این زندان‌ها را مقایسه کنید با همدیگر و اضافه کرد زندان آن دوره که از مهندس سحابی هم سؤال شد، ایشان گفتند که «خوب مردم می‌گن که گلی به جمال قبلی» گفتیم که والا آقای مهندس سحابی اصلاً با این کلام تلطیف کرده اصل قضیه را. حالا البته توی آن سایت به اشتباه نوشته بود لطف کرده در حالی که من گفتم تلطیف کرده مسئله را. اصلاً زندان آن دوره و این دوره قابل قیاس نیست. من همواره گفته‌ام که چهره رژیم گذشته همواره سیاه بوده. نه فقط چپ بلکه هر نیروی مخالفی را سرکوب و نابود کرد و از بین برد. اما با کمال تأسف در این دوره جدید بعد از انقلاب کاری کردند که این **چهره سیاه، سفید شد!** این جمله من به هیچ وجه به این معنا نیست که من آزادی برگشت به نظام گذشته را دارم، من بیش از همه کسانی که در این ایام سختی کشیده‌اند از دوره رژیم گذشته سختی کشیده‌ام، 25 سال از بهترین سال‌های زندگی و جوانی من در آن زندان‌های سیاه گذشت. 26 ساله بودم به زندان رفتم و 51 ساله که بودم از زندان بیرون آمدم و فقط 4 سال هواخوری داشتم که دوباره رفتم توی زندان.

در بهمن 61 باز هم رفتم زندان و پاییز 73 به عنوان يك ماه مرخصی من را آوردند بیرون. ببینید دوستان عزیز من، "راجرکی ران" عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آمریکا اخیراً کتابی برای من فرستاده و پشت نویسی کرده که واقعاً وقتی نگاهش کردم اشک در چشم جمع شد، به حامل این کتاب گفته بود که: «به دوستان ایرانی ما بگویید که شما کم از ماندلا ندارید» من واقعاً اشک آمد در چشم که من اصلاً مستحق چنین تجلیلی نیستم. این جوانان ما که در يك تظاهرات ساده می‌آیند و بعد احضار می‌شوند، بعد می‌ریزند کوی دانشگاه و آن کشتار... با این همه حضور دارند. مشکلات زیاد است. واقعیتش این است که وقتی من به خبرنگاری که برای مصاحبه آمده بود، آن موقع صبح امروز منتشر می‌شد، پیغامی به دست‌اندرکاران آن روزنامه دادم که آقایان بدون متشکل کردن هواداران کار از دست شما ساخته نیست، راهی که در پیش گرفته‌اید خیلی خوب است. شعارهایی که می‌دهید، مسائلی که مطرح می‌کنید، خیلی خوب است. می‌خواهید حزب تشکیل بدهید اما حزب به این صورت تشکیل نمی‌شود، این ستادهای انتخاباتی که قاعدتاً فعال‌ترین افرادتان در آنجا دارند کار می‌کنند را بعد از انتخابات به عنوان هسته‌های اولیه حزب حفظشان کنید. اینها به لحاظ همان کوشش‌های اولیه‌ای که برای جلب آرای مردم و شناخت کسانی که مراجعه می‌کنند و رأی بدهند یا کوشش‌های تبلیغاتی که برای کاندیدای معین توسط این ستادهای انتخاباتی انجام می‌گیرد قاعدتاً افراد بهتری هستند نسبت به يك رأی دهنده ساده. اینها را به عنوان هسته اولیه يك سازمان نگه دارید، بعد يك سری آموزش‌های تشکیلاتی به اینها بدهید چگونگی ایجاد شبکه، چگونگی برقراری ارتباطات، چگونگی برنامه‌هایی که باید نقش ترویجی داشته باشد،

چون برنامه‌های ترویجی شما با برنامه‌های تبلیغاتی شما که غالباً جنبه شعاری دارد باید فرق داشته باشد. خوب اینها مبانی اولیه تشکیل يك حزب است. من غالباً شنیده‌ام که امر تحزب در ایران اصلاً طرفدار ندارد. اشاره‌ای هم شما کردید. این روحیه تحزب ناپذیری که الان به وجود آمده اشاره به یأس بعد از شکست اصلاحات نکنید! این فضا، فضای اینجاست، این همان فضایی است که پیش از آن 22 میلیون آمدند به آقای خاتمی رأی دادند، این همان فضایی است که اکثریت عظیم مجلس ششم را آقایان اصلاح طلبان پر کردند، احزاب ما با سرکوب همیشه از عرصه فعالیت خارج شده‌اند و هر دورانی که مقداری فضا باز بوده به سرعت امر تحزب رونق گرفته. شما نگاه کنید تنها دهه 20 نبود، درست سال‌های اولیه دهه 40 باز دوباره دیدیم که جبهه ملی پیدا شد و در درون آن نیروهای چپ هم زیر پوشش همین جبهه ملی، گروه جزئی شکل گرفت. سازمان مجاهدین خلق با توجه به نگرش انتقادی که نسبت به نهضت آزادی داشت رفت به طرف شکل‌گیری، پاگیری. اول انقلاب، سال اول و دوم 58 و 59 را به خاطر بسپارید، چه دوران شکوفا، زنده و فعالی بود، احزاب مختلف پدید شدند. حالا بگذریم بعضی‌هایشان گروه‌های کوچکی بودند که ادای احزاب را درمی‌آوردند و در سیاست‌گذاری‌هایشان چه کارهای غلطی کردند که موجب گرفتاری‌های دیگران شد، در واقع بهانه ساز شدند برای کسانی که از همان اول شمشیرشان را از رو بسته بودند، اما عمیقاً اعتقاد دارم که تحزب در ایران کاملاً زمینه دارد. روزی يك مصاحبه گر ایتالیایی از من پرسید آیا شما فکر می‌کنید که در ایران يك حزب گسترده‌ای که طرفدار سوسیالیسم باشد، وجود دارد؟ گفتم والا سؤال عجیبی می‌کنید اگر هم وجود داشته باشد که خوب طبعاً من به شما نمی‌گویم چون این درست مثل سؤالی است که بازجو از آدم می‌کند. اما تا آنجا که می‌دانم نه، وجود ندارد. اما به شما بگویم، اگر يك روزی به موجب همین قانون اساسی بسیار بسیار محدودکننده، آزادی‌اجتماعات، بیان و آزادی احزاب وجود داشته باشد، **حزب طرفدار سوسیالیسم**، انسجام و تشکّلش به صورت مهم‌ترین حزب سیاسی این مملکت خواهد بود. شما اطمینان داشته باشید. من اعتقاد این است و در دیدارها، در صحبت‌ها، در تمایلات و اظهار عقیده‌هایی که افراد گوناگون می‌کنند، چه در تهران و چه در شهرستان‌ها، واقعاً شاهد گرایش‌های نظری-حالا ممکن است از لحاظ ایدئولوژیک نظرات معینی داشته باشند، مثلاً افراد معتقد به اسلام- و نگرش‌هایی بودم در زمینه اداره جامعه، در زمینه اجرای برنامه‌های اقتصادی- سیاسی معینی که اصلاً دور نیست از نظرات نیروهای چپ.

صحبت در زمینه چگونگی سازماندهی، اصلاً در چارچوب يك چنین برنامه‌هایی نمی‌گنجد و يك جنبه تخصصی و فنی دارد، بیش از اینکه جنبه تئوریک داشته باشد.

سؤال: با عرض سلام خدمت دوستان و تشکر از جناب آقای عمویی که صحبت‌های خوبی ارائه دادند. البته اینکه حالا ما جریان زندان آقای عمویی را قبلاً می‌دانستیم واقعاً قابل تقدیر است، هر فردی به خاطر عقیده و اندیشه‌اش مدت زمان زیادی را تحمل کند در زندان. منتها مسئله‌ای که هست این است که در قالب حزب، موقعی که يك فرد فعالیت می‌کند مسلماً کارکرد و آن خط مشی که این حزب دارد متوجه اشخاص هم می‌شود. با وجود احترامی که برای جناب آقای عمویی و سایر کسانی که به خاطر اندیشه‌شان در زندان به سر بردند قائل هستیم، ما انتقادات خیلی مشخصی نسبت به حزب توده در تاریخ معاصر ایران از لحاظ تشکیلاتی داریم، خوب حزب توده یکی از دیرپاترین احزاب کشور است و واقعاً به خاطر تجربه‌ای که کسب کرده می‌تواند از لحاظ تشکیلاتی به عنوان يك الگو، يك سرمشق باشد برای سایر احزاب، منتها از لحاظ خط مشی و آن راهبردهایی که حزب توده اتخاذ کرده به نظر من این سؤال، سؤالی است که در دوره‌های مختلف باید اینها نقد و بررسی شود، اما حالا که قرار است خلاصه کنیم من می‌خواستم نسبت حزب توده و ناسیونالیسم و آن استقلال طلبی ایران، ملی‌گرایی ایران در دوره‌های مختلف مشخص شود. از نظر ما مثلاً در بسیاری از بزنگاه‌های تاریخی که حزب توده می‌توانسته در پیشبرد این روند دموکراسی خواهی که

در طول تاریخ معاصر جریان داشته کمک کند به نوعی، با آن عدم استقلال طلبی و یا سایر مسائل این روند متوقف شده است. برای مثال، خوب خیلی واضح بوده موقعی که نفت ما قرار بود ملی بشود، حزب توده اصلاً بحثش این نبوده که شرکت هایی که در جنوب فعالیت می کنند همه ملی بشوند، بحث حزب توده این بوده که مثلاً چرا انگلیس در جنوب فعالیت می کند اما مثلاً اتحاد جماهیر شوروی نمی تواند نفت ما را استخراج کند، تصفیه کند، حالا مسائل دیگر. به نظر من این یک رویه ای بوده که یک نوع ناسیونالیسم کاذب روسی شوروی در درون افراد توده جریان داشته، که این ناسیونالیسم باعث شده که منافع ملی ما توسط افراد حزب توده در بسیاری از جاها مورد خطر قرار بگیرد و یک ایراد دیگر که حالا ما می توانیم به حزب توده وارد بکنیم، آن ساختار بسته ایدئولوژیکی بوده که حزب توده مانند سایر احزاب کمونیست که در جهان وجود داشته اند، داشتند. برای مثال، مثلاً در دوران دولت مصدق به خاطر استقلال طلبی که مصدق داشت به نوعی با پشتوانه مردمی که خودتان هم اشاره کردید در مقابل شرق و غرب ایستاده بود، در آن موقع بحث نیاز به استقلال و نیاز به استقلال ملی به عنوان یک نیازی بود که ملت ایران احساس می کرد. احزاب توده در یک ساختار ایدئولوژیکی آمدند گفتند: «حالا این حکومتی که مصدق رهبری می کند یک حکومت بورژوازی است و ما باید با بورژوازی بجنگیم و بعد به آن مراحل برسیم.» و بعد مسائل دیگر. من احساس می کنم که این دو نقد اساسی وجود دارد. اینکه ساختار بسته حزب توده اساساً باعث عدم شکوفایی جریان های فکری که درون خود حزب توده هم وجود داشته، شده است و یکی هم که مسئله مهم تر است که حالا می خواهم در این مورد هم بیشتر توضیح دهید، همان بحث ناسیونالیسم و ملی گرایی است که مطرح کردید. جناب عالی در صحبت هایتان گفتید که «پان ایرانیست ها به ما حمله می کردند مگر ما، ملت ما، به آبا و اجداد ما، به سنن ما، سننی که تاریخ ما را شکل داده اند، اعتقاد نداریم و احترام نمی گذاریم» من احساس می کنم حزب توده به خاطر این خط مشی که اتخاذ می کند، یعنی حمایت بدون تأمل و بدون تفکر از احزابی مثل احزاب کمونیست و به خصوص در دوره استالینسم، باعث شده که آن روح ملی گرایی را در درون اعضای خودش بکشد و این امر باعث شد که متأسفانه نتوانستیم در دوران معاصر از طرف حزب توده یک روند رو به رشد دمکراسی خواهی را شاهد باشیم. یک نکته دیگری هم در مورد زمانی و مکانی که شما اشاره کردید، این زمان و مکان را من قبول دارم بالاخره هر اندیشه ای در ظرف مکانی خاص خودش قابل نقد است، خیلی از متفکران ما بودند که یکسری صحبت هایی ارائه کردند اما الان ما آنها را نقد می کنیم. نمی شود بیرحمانه به سمت آنها حمله کنند اما به نظر من این دلیل کافی نیست، مثلاً حال جنایت استالین در آن زمان برای ما خیلی عادی بوده. یعنی یک مسئله ای به نظر من به ساختار بسته حزب توده برمی گردد که باعث می شده از آن زمان و مکان خاص خودشان اطلاع پیدا نکنند و ...

یکی از حضار: تمام احزاب کمونیستی دنیا همان طور که آقای عمویی گفتند زیرمجموعه اتحاد شوروی از لحاظ ایدئولوژیکی بودند. اولاً اصلاً نفس به وجود آمدن اسم حزب توده چه بوده؟ استالین آمده گفته آقا حزب توده، چون کمونیست نمی تواند در یک کشور مسلمان پا بگیرد. شما وقتی که به این فلسفه توجه کنید که اسم حزب را حزب توده می گذارند، این یعنی یک امر ناصواب است که یعنی حالا حالاها نمی توانسته پیش بیاید. حالا بحث ناسیونالیسم دوره مصدق، ببینید یک توضیح، خیلی جالب است این مسئله، سخنرانی آقای آغاشلو می روم، می گوید که در شوروی فلان کار را می کردند، مراد فرهادپور می گوید که «فلان رئیس یکی از سران حزب توده زنش را می زده» حالا توجه داشته باشید که سازمان زنان را حزب توده درست کرده است. مقاله آقای سپانلو را می خوانم ایشان را که دیگر ما جزو جامعه روشنفکران می دانیم، چه می گویند؟ می گویند: «من نمی دانم چرا این توده ای ها برگشتند به کانون نویسندگان؟» کارت پرچم اسلام هم که ایشان فرمودند در لباس میرفخرایی بود، اشتباه تاریخی خود مصدق بود که من برایش خیلی احترام قائلم. خوب اما

اشتباهي که دکتر مصدق مي کرد اين بود که مي ترسيد از اينکه الان اگر به حزب توده آزادي بدهيم مي رويم زير لوائي حزب کمونيست. اين ناسيوناليستي که شما مي گوييد زير سؤال رفته کي کرد آقا؟ ما اگر تاريخ را نخواهيم تحريف شده بدانيم، شما مي توانيد برويد کتاب آقاي ابراهاميان را که تحليل آماري دارد، نه تحليلي که من دوست دارم، بخوانيد مثلاً من الان طرفدار حزب توده هستم، من الان هرچه دلم بخواهد بگويم، اما نه وقتي که ما برويم قشنگ تاريخ را بخوانيم، قيام 30 تير را کي انجام داد؟ کي ها بودند؟ خود آقاي کيانوري در آن کتابي که حالا ما برايمان خيلي جاي سؤال دارد...

آقاي عمويي: به نظر من مسئله مهمي را اين دوست عزيزمان مطرح کردند به ويژه بخش دومش، اين بخش دوم را من به تفصيل به عنوان بحث اساسي امان که در آن زمينه صحبت مفصل تري انجام بدهيم، مي گذارم براي جلسه ديگر، الان خيلي وقت کم است، يکي دو دقيقه بيشتر به 8/5 نمانده، اگر بخواهم وارد بحثش شوم، به نظر من ناقص مي ماند و يا اينکه وقت اضافي را مي گيرد، اجازه بدهيد بحث را در همين جا خاتمه بدهيم، جلسه آينده اگر عمري باقي بود و ما توانستيم اينجا در خدمت شما باشيم...